

پيام محمد انور السادات رئيس جمهور جمهوريت عربى مصر  
که توسط استاد توفيق عواضه نماينده خاصى قرالت گردید.  
برادران و خواهران، السلام عليكم و رحمت الله و برکاته:

با اغتنام این مناسبت عجبته که شما يادبود مصلح پیشقدم بزرگ  
سيد جمال الدين افغانى را تجليل می کنید به برادرى بناغلى رئيس مسعد داود  
رئيس جمهوريت افغانستان و به (حکومت گرانقدر افغانستان و به ملت  
دوست افغان خالص ترين تحيت و صادق ترين مودت و نيکوترين آمال را  
پيشکش می کنم.

بى شک از موجبات مسرت من و شادمانى مردم مصر است که در  
تجليل يادبود سيد جمال الدين افغانى و در ذکر جليل آثار عظيم او در مصر  
و در کافه جهان اسلامى باشما جانبازى نمائيم.

او به يقين از پیشقدمان نهضت سياسى و اجتماعى در مصر و جهان  
اسلامى بود. از اواخر قرن نوزدهم (نوزدهم) مشعل را با عزت سربلندی و  
مناعت برافروخت جز قلب دلاور، عقل وقاد زبان گویا و اعتقاد راسخ  
بدین خود صلاحی نداشت لبا از هیچ فرمانروائى هراسان نشد و از تبعید یا  
آوارگى یا تخفیف و تهدید ترسان نگردید و هنگامیکه انگلیس ها و  
تخت سودان را بوی دادند فتوری در شجاعت او راه نیافت. به شخصیت  
جذاب و دانش وسیع و آمال بزرگ خویش بسیاری از جوانان و  
رجال مصر را بسوی خود جلب کرد که در پیرامون او حلقه زدند و از

چشمه‌ساری جرعه‌ها نوشیدند و هر یک از ایشان در زمینه‌ای از زمینه‌های اصلاح قیامی شد، برخی از آنان را دیدیم که از حکومت پارلمانی و بنود افکندن حکومت فردی دعوت می‌کردند و برخی دیگر را دیدیم که برای منهدم ساختن اشغال با شمشیر یا قلم یا زبان مجاهدت می‌ورزیدند و گروهی بهمان پیمان که قایل به آموزش پسران بودند آواز به تحصیل دختران بلند کردند و گروهی دیگر در پالایش فرهنگ اسلامی از اوهام و خرافات پافشاری‌ها نمودند.

و مصر از این متفکر آزاد انقلابی که قلب او از عشق اصلاح احوال مسلمانان و استقلال ایشان و طرد کاپوس استعمار که سینه‌هایشان را می‌فشرد سرشار و مالا مال بوده هنوز هم با قدردانی بی‌پایان و حق‌شناسی فراوان یاد می‌کند.

و مصر هنوز به خاطر دارد که جمال‌الدین جوانان شیرمنش آن را پرورش داد و از روان تیرومند خویش در مردان آن روح تازه‌ای دمید؛ از آن‌رو نامش با تاریخ نوین آن پیوند یافته است.

او هشت سال را در مصر بسر آورد که در آن اندیشه خود را در سیاست و غیر سیاست اشاعه داد و از فرزندان آن‌جسمی غفیر از سرچشمه زلال معرفت او مستفیض گردیدند کفایت می‌کند که از برخی از ابناى مصر مانند احمد عرابی و عبدالله الذییم و محمد عبده و مصطفی کامل و سعد زغلول و غیره نام ببریم.

برادران و خواهران:

اگر سید جمال‌الدین افغانی از لحاظ زادگاه و از نگاه نسب فرزند کشور شما بود او برادر همه ما است. ما از برادری وی برخورداریم. او فرزند قاطبه ملت اسلامی است که به فرزندی وی مباحثات دارد و چه بسا اوقات که مصریاد بود او را تجلیل کرد و چه بسا اوقات که از فضل وی [با] تحسین و نیکی یاد نمود و چه بسا که مصری‌ها خطابه‌هایی ایراد کردند و بحث‌ها و مقالاتی نگاشتند و کتابهایی که از زندگانی و اصالت و آثار او به تفصیل سخن

می‌گویند تألیف نمودند و من که در این مقام که تقدیرانی خود و تقدیرانی  
مصر را از آثار سید جمال‌الدین اعلام می‌دارم تحیات و آرزوی نیک خویش  
را برای اعتلا و ترقی روزافزون و سرفرازی و شکوفایی به‌حضور بناغلی  
محترم برادرم رئیس جمهور و ملت دوست افغان بار دیگر تکرار  
می‌کنم. والسلام علیکم ورحمت‌الله و بركاته.

**پیام احمد حسن البکر رئیس جمهور عراق توسط استاد عبدالقادر  
الحدیثی سفير کبير عراق:**

بنام خداوند بخشاينده مهربان

پس از حمد و ثنای خداوند توانا و درود و تحیات بر پیشوای انبیاء و پیامبران بنام ملت عراق و رهبران نیکوکار آن باین مجلس با عظمتی که بدین مناسبت مبارک برپا گردیده سلام و تحیات می فرستم.

از مساعی جمیله شما به خاطر یادبود آن دشمن سرسخت استبداد و استعمار و یکی از بزرگترین رهبران تفکر اسلامی و شجاعترین داعیان اصلاح و تجدد و آزادی و عدالت اجتماعی یعنی سید جمال الدین افغانی اظهار شکران و سپاس می نمایم. استقبال و تجلیل پسر حرارت بدین مناسبت تاریخی، تمییر راستین و صادق از اعتراف به عملی نیکو شمرده می شود که، افغانستان دوست به جهان اسلام و سرزمین عرب، روزی نایفه شرقی مصلح بزرگی را تقدیم داشت، هدیه گران بها برای ملل اسلامی و ملت عرب، تا عقل ما را به زندگانی آزاد و شریفانه رهنمونی بنماید، به چنان حیاتی که استعمار در اواخر قرن نوزدهم از مردمان شرق پنهان داشته بود، وجیبه ما مسلمانان و عرب است تا درین فرصتی که در آستانه قرن بیست یکم قرار داریم، بر میارهای هزم و تصحیم سید جمال الدین علیه سلطه جوئی مبارزه نمائیم و چون پایداری و ثبات سید افغانی پیکار خود را در مقابل صهیونیست نژادپرست ادامه دهیم و به دانش و عقل به قوتی همانند نیروی

سید افغانی شهتک گردیم.

او رهنمای نیکویی بود مر کسانی را که دلی داشتند و نمونه مثال و احباب انگیز بود برای آنانیکه از عقل و خرد بهره مند بودند، و این امریست که هیچ مسلمان و هیچ عربی از آن انکار نمی تواند. ملت عراق بمناسبت این مجلس بزرگداشت مردی سرگگ چون سید جمال الدین افغانی در این احتفال پر شکوه با سایر اشتراک کنندگان شرکت می جوید، ملت عراق پیش از این، روزیکه در سال ۱۸۹۱ سید به حیث مهسان گرامی در خانقین و بغداد و کافلیه و بصره وارد شد، در زندگی از وی تجلیل بعمل آورد و همچنان در سال ۱۹۴۴ هنگامیکه ثابت سید از موصل و بغداد و بصره بسوی کابل انتقال می یافت از آن استقبال شاندار نمود و مخصوصاً در این روز با تجدید تذکار از آن دو احتفال عهد پیشین، به ملت افغان آرزوی پیشرفت و قرتی می نمایم که سید جمال الدین را به جهان هدیه آورد و برای آن برادر خویش رئیس جمهور محمد داود صحت و طول عمر در خدمت افغانستان تمنا می کنیم. و بشما اجتماع کنندگان در این مجلس بزرگ، درقبال یادبود آن مصلح جلویان پیروزی و موفقیت آرزو می پریم. والسلام - علیکم و رحمة الله و برکاته.

خطابه یا بیانات سه نفر از زعمای معروف دول اسلامی بمناسبت مجلس یادبود بزرگداشت هشتادمین سال درگذشت سید جمال الدین اسدآبادی مشهور بافغانی که با حضور عده ای از دانشمندان داخلی و خارجی در قنار بزرگ رادیو افغانستان ایراد و در مجله ماهانه (داردو مجله) شماره ۶۶۰ صوت (اسفند) ۱۳۵۵ غورشیدی چاپ و منتشر شده برای آگاهی بیشتر هموطنان ارجمند از نظریات صائب شخصیت های سیاسی و دانشمند ملل مسلمان درباره قهردانی از کوشش و مجاهدت و فداکاری سید جمال الدین اسدآبادی برای بیداری ملل مشرق زمین و مبارزه وی برای رهائی از ظلم و جور حکومت های استبدادی و پیکار مداوم او با استعمار بیگانگان را عیناً نقل نمود. ناگفته نماند که در این مجلس بزرگداشت که بنام نامی نایبه

شهر و متفکر ایرانی منعقد بوده کسی از محققان و دانشمندان ایران حضور نداشته... زیرا پوشیده نمانده و اظهر من الشمس است که سید جمال الدین ایرانی الاصل و ابامن جد اسدآبادی و حسب و نسب او مشخص و هیچگونه شک و تردید در واقیعت و حقیقت آن امروز برای احدی باقی نیست و هنوز هم گمان و بمتگان او در قید حیات هستند و به آزاد منشی و وطن پرستی مشهورند.

با اینحال ما از برادران افغانی و شخصیت های معروف دول اسلامی که این چنین از سید جمال الدین اسدآبادی قدردانی نموده اند خوشحالیم. مردان بزرگ متعلق به دنیای بزرگ هستند و قدردانی از آنها سرمشقی برای ره نمائی بمنظور ترقی و تعالی و آزاد منشی ملت ها شایسته و بلکه وظیفه و در شان افراد خیراندیش هر قوم و ملتی است.

**ابوالحسن جمالی اسدآبادی**

شرح زیر از صفحه ۱۶۸ و ۱۶۹ جلد دوم کتاب خواجة قاجداد نگارش نویسنده نامدار فرانسوی زان گوره ترجمه آقای ذبیح الله منصورى که ضمن شرح احوال لطفعلی خان زند هنگام جنگ خرمین کوه نگاشته شده است عیناً نقل می شود:

لطفعلی خان زند بعد از اینکه از دره خرمین کوه خارج شد مرتبه دیگر راه بیابان را پیش گرفت و بسوی مشرق رفت و خویش را به (قاین) رسانید و بطور موقت در آنجا سکونت نمود. چند روز بعد از ورود لطفعلی خان زند به قاین مردی باسم (سید علی بن میر رضی الدین اسدآبادی) وارد قاین گردید و چون شهرت داشت که مردی برجسته است و جوهر شهر به دیدنش رفتند و لطفعلی خان زند هم برای اینکه سید علی میر رضی الدین را بشناسد به دیدنش رفت (سید علی بن میر رضی الدین) از هندوستان می آمد و می گفت قصد دارد به زادگاه خود برگردد. لطفعلی خان زند از آشنائی با آن مرد لذت برد و تا روزی که سید علی بن میر رضی الدین اسدآبادی در قاین بود از وی در خانه خود پذیرائی نمود و سید علی بن میر رضی الدین بسوی مشهد براه افتاد تا بعد از زیارت آرامگاه امام هشتم شیعیان به زادگاهش اسدآباد همدان مراجعت نماید و آن مرد کسی است که جد سید جمال الدین اسدآبادی معرف به افغانی محسوب می شود.

سید علی بن میر رضی الدین پسری داشت باسم سید صفدر و جمال الدین اسدآبادی پسر سید صفدر است و لذا نوه سید علی بن میر رضی الدین می شود و

مدتی است که راجع به سید جمال‌الدین اسدآبادی که در اروپا بمناسبت مباحثه‌ای که با (ارنست رنان) فیلسوف فرانسوی کرد معروفیت دارد بحث در گرفته و بعضی او را افغانی می‌دانند در صورتیکه بدون تردید زادگاهش اسدآباد همدان است و قبر اجدادش هم امروز در اسدآباد همدان می‌باشد. علت مشهور شدن سید جمال‌الدین اسدآبادی به افغانی این است که دارای تخلص شعری افغانی بوده و بطور حتم وی در اسدآباد همدان متولد شده و مدتی نزد پدرش در اسدآباد تحصیل کرده و آن‌گاه باتفاق پدرش سید صفدر به قزوین رفته است.

تاریخ تولد سید جمال‌الدین اسدآبادی در اسدآباد همدان ماه شعبان ۱۲۵۴ هجری قمری است و تاریخ رفتن او به قزوین باتفاق پدرش سال ۱۲۶۴ هجری قمری می‌باشد و لذا وقتی سید جمال‌الدین اسدآبادی از زادگاه خود مهاجرت کرده ساله بود و در سال در قزوین ماند و در سن دوازده ساله که همچنان باتفاق پدرش راه تهران را پیش گرفت و بعد از ورود به تهران پایتخت ایران، پسر و پدر در منزل مردی باسم سلیمان‌خان صاحب اختیار منزل کردند. در تهران همه دیدند که سید جمال‌الدین اسدآبادی کلاه بر سر داشت نه (عمامه) و یکی از علمای روحانی تهران باسم آقا سید صادق بندست خود عمامه بر سر سید جمال‌الدین اسدآبادی گذاشت و علتش این بود که سید جمال‌الدین اسدآبادی با اینکه هنوز کودک بود با آقا سید صادق دانشمند روحانی تهران مباحثه می‌کرد و آقا سید صادق که مجذوب هوش و استعداد جمال‌الدین شد گفت: «و حیف است کسیکه این هوش و استعداد را دارد عمامه بر سر نگذارد.»

سید جمال‌الدین افغانی بعد باتفاق پدرش برای ادامه تحصیل عازم بین‌النهرین گردید و در شهر نجف در محضر درس یکی از دانشمندان بزرگ جهان شیعه موسوم به شیخ مرتضی انصاری شروع به تحصیل کرد. ما نمی‌خواهیم شرح زندگی سید جمال‌الدین اسدآبادی را بنویسیم و فقط بمناسبت اینکه جلش سید علی‌بن میردغی‌الدین در قاین با لطفعلی‌خان زند



دوست شد نامی از او بردیم و خواستیم بسگوئیم که سید جمال‌الدین افغانی  
نیست بلکه اهل اسدآباد همدان است و شاید خانه‌ای که سید جمال‌الدین در آن  
متولد گردیده هم اکنون در محله (سیدان) اسدآباد باشد و اگر آن خانه نباشد  
باحتیال نزدیک به یقین خورشاونندان سید جمال‌الدین اسدآبادی اکنون در  
اسدآباد همدان هستند.

## اسناد و مدارکی که عناد و مراقبت مستمر دولت انگلیس را نسبت به سید نشان می دهد

عالم صالح مرحوم آقا شیخ محمد مجتهد معلائی در کتاب معروف خود که به نام **گفتاد خوش یادقلی** مشهور است در باره سید جمال الدین و محفل حزب الوطنی مصر و قنایت این انجمن به تفصیل سخن گفته و به مناسبتی چند گفتاری از این کتاب در اینجا نگاشته می شود:

... (محفل وطنی) قاهره مصر به دستور ریاست سید افتتاح گردید، این انجمن انجمن عجیبی بود دزد در آنجا راه نداشته، حب شهرت، تخلق به اخلاق خارجه، بافتن رطب و یابس در آن انجمن قدغن فطری بود، این انجمن میدان صراحتی یگانه میز فرد اسلامیت و انسانیت سید استاد بود، اعضایش از خود خواهی و خودپستندی متزه بوده اند و از برای اقدام هرگونه فداکاری نسبت به عالم و مسلمین به جان حاضر بوده اند، عده اعضا به روایتی ۲۰۰ و به قولی کمتر بوده.

سید به قیوت خطابه های آتشین، مستمعین را از حقایق دین مبین غیر المرسلین آگاه می ساخت که دین اسلام و قرآن مجید من اوله الی آخره مساعد و راهنمای ترقی رومی و جسمی طبیعت انسانی است و انا وقتی که اسلاف ما علماً و عملاً متمسک و متشبث به حقیقت او بودند در مستهی درجه عرش سعادت استوار بودند و پس از آنکه از این راهنمایی الهی اخلاف ما دور شدند

و میزان علم و عمل آنها کلیتاً بر نقض مواد مقدسه قرآن فرار گرفت به این حال نزول رسیدند (قال الله تعالی ان الله لا یغیر و اما بانفسهم) پس در موضوع انحطاط مسلمین شکوه از اروپائیان خطا است و خرابی حال مسلمانان از اخلاق فاسده درونی خود مسلمین است، و حبل المتین استخلاص مسلمانان از این هفتم طبقه پستی و خواری تمسک عملی به عروة الوثقی قرآن مبین است.

از دنباله مطلب که خطابه بلیغ و آتشین سید و نتیجه صلیات ده ماهه انجمن مزبور و تزلزل و اضطراب مأموران سیاسی و وابسته های انگلیس در مصر از فعالیت انجمن حزب الوطنی حکایت می کند صرف نظر کرده و به گزارش و نامه های آنها به مقامات مسئول و ذیصلاح انگلستان اشاره می شود:

لورد کرومر در راپرت خود به لندن چنین می گوید:

در خصوص پیش آمد این اوضاع ناگوار هیچ خلاف سیاست و ضد پلتیک اعمال نشده و به هیچ وجه هیچ کس را مقصر و مسئول نمی توان دانست ولی خاطر اولیای مشیوعه ام را متذکر می سازم که اگر انجمن حزب الوطنی یک سال دیگر برقرار باشد و سلسله جنیان امروزه آسیای غربی و مرکزی و افریقای شمالی سید جمال الدین اسدآبادی مرفه الحال و آسوده خاطر در مصر زیست کنند گذشته از اینکه تجارت و سیاست بریتانیا در قاهره افریقا بالمره معدوم گردد که سهل است قریب آنست که سیادت قاطبه اروپا از هیبت این انجمن عجیب وجود تاریخی پیدا نماید و اثری از او در صفحه تمام عالم باقی نماند.

لرد نامبرده در راپرت دیگر چنین می گوید:

انجمن حزب الوطنی مصر بدتر و سخت تر عایقی است که از برای پیشرفت ما تصور شود و باید با کمال سرعت و عجله از برای تفرق آن دستور سریع لازم الاجرا برسد.

در راپرت دیگر خود می گوید:

انجمن حزب الوطنی مصر بهترین برهائی است بر استیلای مجیه  
المقول اعراب در ۱۳ قرن پیش که در کمتر از ربع قرن بر ثلث  
معموره استیلا و سلطنت یافتند.

یکی از دعوات نصاری قاهره در راپرت خود به یکی از اعضای مجمع  
کنیه (سان پول) که بزرگترین کنایس دنیا است در لندن می گوید:

در دار خیال هیچ امری از این واقعه عجیب تر رخ نداده که هفتصد  
ملیون اولاد انجیل با کمال علمیت و اقتدار و غیرت که در غور  
طبیعت بشر است در مقابل چهل نفر که در حقیقت روح یک  
سید درویش ایرانی بیش نیست مقهور گردند.

یکی از دکترهای مریضخانه پورت سمید که اصلاً ایرلندی و کاتولیکی  
ملهب است در کتاب خود فلسفه جامع می گوید:

شنیده بودم که مخترع نقشه شطرنج خمس مثقال گنسم را از  
خانه چهلمین بر حسب قانون تضعیف معمول معمول سه هزار  
اطلاق را آهمن یاسیصد و شصت هزار شتر می نماید، یا یک من  
تبریز را به همین میزان تا خانه چهلمین به هفتصد و بیست و  
هفت ملیون و پنجاه و نه هزار و نهصد و هشت خروار که مزروع  
تمام کرده و معمول تمام کشتیهای دنیا و کلیه راههای آهن خواهد  
بود می کشانند، اما ندیده بودیم که در پیشرفت نفوذ و اتحاد  
کلمه و ترقی هشت جامه یک ملتی شدیدتر و سخت تر از این  
تصاعد در خارج صورت پذیرد، مجال آن تصاعد و ترقی چون  
در وادی اعتبار و کوهستان وهم است صعوبتی چندان ندارد،  
چه آن وادی منزلگاه خدین و ارتفاع نقیضین هم تواند بود  
ولی در تنگنای مضیقهدار. تحقق این سنخ تصاعد که یک سنخ

تصاعد محیرالافهام و العقولی است انجمن حزب الوطنی مصر  
اول یکک تن سید درویش ایرانی پیش نبود بعد شیخ محمد عبده  
را جذب نمود رفته رفته به چهل نفر و الان عملیات آنها در  
مدت نه ماه به بیست هزار و یکصد و هشتاد و یک نفر با  
سرمایه یکک کمپانی معتبری از تجار تخانه های اروپا تصاعد نموده  
بدیهی است که اگر هر ماهه یکک نفر زایش مثل خود نماید به  
بیست سال نخواهد کشید که صفحه پشت و روی کرده کمترین  
جولان آنها خواهد بود.

رئیس بانک انگلیس به یکی از صرافهای لندن می نویسد:  
برادر عزیز از غرائب روزگار اینک اروپای امروزه در مصر  
و فردا در تمام دنیا مقهور معلودی گردد که صلاحشان فقط  
دیانت و بساطت عیش و جدیت در عمل نوع خواهی است.

یکی از صاحب منصبان انگلیس به هادام خود می نویسد:  
نگار عزیز من این قریحه سعادت که به سرعتی تند از سیر برق  
در جامعه مسلمین می دمگذاشته از اینکه ملت بریتانیا خصوصاً و کلیه  
اروپا باید در نقطه مرکز دایره منطقه جنوب و شمال کره زمین  
حصنی حصین از برای خود تهیه کنند.

دانشمند محترم آقای علی مشیری در مسافرت خود به انگلستان اسناد و  
مدارک تازه ای از وزارت خارجه انگلیس درباره سید بدست آورده و این اسناد  
را ترجمه و در چند شماره مجله وزین خواندنیها سال ۱۳۴۳ زیر عنوان  
«مطالب بسیار مهم و تازه درباره سید جمال الدین اسدآبادی» منتشر ساختند و این  
اسناد و مدارک از مجله خواندنیها در اینجا نقل می شود:

۱. قاهره مورخه ۳۰ اگوست ۱۸۷۹ - سیاسی و محرمانه شماره

۴۹۸

از فرانک براسل نماینده سیاسی و ژنرال قونسول انگلیس در مصر

به مارکیز اوف سالیسبوری وزیر خارجه انگلیس عالیجنابا بهقراری که خدیو توفیقپاشا به من اطلاع داده از چندی به این طرف یک نفر افغانی به نام جمالالدین نظر توجه او را جلب کرده است، مشارالیه مردم را به انقلاب و شورش تحریک و عقاید پوچی را انتشار می‌داد، از آنجائی که علی‌رغم اخطارهای پی‌درپی اداره پلیس قاهره جمالالدین اصرار داشت مخفیانه جلساتی را تشکیل و در آنجا تعالیم مخرب و ضلالت خود را ضمن وعظ و خطابه ادامه دهد لذا خدیو توفیقپاشا مجبور گردید بما اخطار ۲۴ ساعته او را از مصر تبعید نماید.

جمالالدین ظاهراً مردی است صاحب ذوق و قریحه سرشار و دارای قدرت عظیمی در نطق و بیان می‌باشد، بهطوری که در مدت کمی موفق گردید عده زیادی را تحت تأثیر و نفوذ کلام خود قرار بدهد و سال گذشته در برانگیختن احساسات مردم بر علیه اروپائیان مخصوصاً بیشتر بر ضد انگلیسیها که نسبت به آنها احساس کینه و تنفر در دل می‌کند فعالیت‌های زیادی به خرج داد. اخیراً از لژ فراماسونها که در آنجا عضو بود... اخراج گردیده است، بطوری که خدیو بهمن اظهار داشت جمالالدین را بهسوی جده فرستاده و نظرش این بوده که از آنجا بهایران برود.

### امضاء فرانک لاسیل

۲. از قاهره مورخه ۲۲ مای ۱۸۸۴ سیاسی و محرمانه شماره ۱۷۴.  
از ادوادمالت نماینده سیاسی انگلستان در قاهره بهوزیر امور

خارجه.

عالیجنابا، با ارسال رو نوشت دو فقره نامه‌های بدون امضاء که خطاب بهسراولین‌رود و اینجانب می‌باشد (دائر بر اینکه اتحادیه میهن-پرستان مصر به انگلیس‌ها وقت می‌دهد حداکثر تا ۲۴ اوگوست امسال مصر را تخلیه نموده و اهالی را به حال خود بگذارند تا مقدرات خود را بدست خودشان بگیرند) اشعار می‌دارد نظیر این نامه‌ها برای شریفپاشا و خدیو

مصر نیز فرستاده شده با فرق اینکه در نامه‌های آنها آنان را به‌ترور نیز تهدید کرده‌اند، از قرار معلوم این اوراق از فرانسه می‌رسد و بعید نیست که آن نامه‌ها بوسیلهٔ یک نفر افغانی به نام جمال‌الدین نوشته شده باشد. متنی است به‌نام شماره ۴۸۹ مورخه ۳۰ اگوست ۱۸۷۹ آقای لاسل مراجعه فرمایند، جمال‌الدین با شخصی که خود را جیمس سانورا معرفی کرده و ناشر یک روزنامهٔ عربی در پاریس به نام ابونظاره می‌باشد رابطه دارد، دو شماره از ابونظاره برای ملاحظه جنابعالی به پیوست تقدیم می‌گردد از مضمون و کاریکاتورهای آنها متوجه خواهید شد که روزنامهٔ مزبور دارای چه افکار و تمایلاتی می‌باشد. جمال‌الدین از وقتی که در مصر مداخلات نظامی شده با این روزنامه سروکار پیدا کرده، بطوری که مقالاتی که در آن روزنامه بوسیلهٔ جمال‌الدین نوشته شده دارای ارزش ادبی فوق‌العاده عالی می‌باشد.

این روزنامه در جوف پاکت‌های معمولی بوسیلهٔ پست فرانسه به شکل نامه به مصر فرستاده می‌شود. مرکز انتشار آن در پاریس کلیسی شماره ۴۸ است، ارتباط جمال‌الدین با نامه‌های بدون امضاء از آنجا معلوم می‌شود که انشاء آن و مطالب نامه‌ها با نظریات سابق سید تطبیق می‌نماید، در نامه‌ای که به شریف پاشا نوشته شده ذکر گردیده که اعضاء اتحادیهٔ میهن پرستان وابسته به سازمان اخوان سوسیالیستها می‌باشند هرگاه در این مورد از طریق پلیس لندن با پلیس فرانسه تماس گرفته شود شاید در بارهٔ عملیات سید جمال‌الدین در پاریس اطلاعات بیشتری بدست آید و ارزش این را دارد که ضالیتهای او در پاریس تحت نظر قرار بگیرد.

### امضاء ادوآرد هالت

پس از وصول نامهٔ بالا وزارت خارجهٔ انگلستان در تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۸۸۳ محرمانه شرحی به ادارهٔ پلیس (وزارت کشور) نوشته می‌شود ضمن ارسال رونوشت نامه‌های بدون امضاء که در بالا به آن اشاره شد تقاضا می‌شود

۱. مفاد این نامه در بالا نوشته شد.

از طریق اداره پلیس انگلستان از پاریس اطلاعاتی بدست می‌آورند و نظیر همان نامه رسماً به سفیر انگلیس در پاریس نامه زیر نوشته می‌شود.

۳. محرمانه شماره ۵۹۱ مورخه ۱۵ ژوئن ۱۸۸۲.

نامه وزارت امور خارجه به سفارت انگلیس در پاریس.

عالیجنابا - با ارسال رونوشت نامه رسیده از نماینده سیاسی و ژنرال قونسول انگلیس در قاهره اشعار می‌دارد بطوری که ملاحظه می‌فرمائید نامه‌های بدون امضاء که برای خدیو و وزراء مصر فرستاده شده بوسیله یک کنفرانسی بنام جمال‌الدین نوشته می‌شود. نامبرده بنا مدیر و ناشر روزنامه عربی که در پاریس خیابان کلیشی شماره ۴۸ انتشار می‌یابد رابطه دارد شرح او در نامه شماره ۴۸۹ آقای لاسل ذکر و در آنجا اظهار شده که جمال‌الدین از مصر و الجزایر تبعید و اخراج گردیده است، رونوشت آن نامه نیز نفاً برای شما ارسال گردید من به وزارت کشور در باره این شخص شرحی نوشته ام ممکن است جنابعالی نیز از پلیس فرانسه اطلاعاتی در این مورد کسب بفرمائید.

**امضاء وزیر امور خارجه**

۱. نامه ژوردانیز سفیر انگلیس در فرانسه به وزیر امور خارجه.

پاریس مورخه ۱۹ ژوئن ۱۸۸۲ شماره ۳۹۳.

عالیجنابا - بازگشت به نامه شماره ۵۹۱ مورخه ۱۵ ماه جاری در باره شخصی افغانی به نام جمال‌الدین که مظنون به نوشتن نامه‌های تهدید به قتل خطاب به خدیو مصر - شریف پاشا - مرادوار دمالت - و سوالین بود گردیده و در آن مرقوم فرموده‌اید آیا ممکن است از پلیس فرانسه اطلاعاتی کسب شود اشعار می‌دارد:

با توجه به اوضاع و احوال اینجا هرگاه بوسیله این سفارت با پلیس فرانسه در باره هرگونه مطلبی که با دولت مصر ارتباط دارد مراجعه می‌شود اثر و فایده نخواهد داشت، بدون شک پلیس در این مورد برای کسب دستور از وزارت امور خارجه فرانسه نظر خواهد خواست، در نتیجه طبقاً وزارت



خارج از ماگله خواهد کرد که چرا در این باب مستقیماً به آنها مراجعه نشده، از طرف دیگر از اینکه بوسیله دولت فرانسه اطلاعات سودمندی در اختیار ما گذارده شود من در تردید هستم. سیاست نیز ایجاب می کند که این گونه مسائل در این موقع مطرح نشود - با وجود این من این موضوع را بخاطر سپرده و هر گونه اطلاعی که در باره جمال الدین از سایر منابع دریافت کردم بلافاصله برای ملاحظه جناب عالی تقدیم خواهم نمود.

### امضاء لایمز

درست دو هفته پس از وصول این نامه به لندن، پلیس فرانسه ضمن نامه ای که به اداره جنایی لندن نوشته اطلاعاتی را که در باره سید جمال افغانی کسب نموده بودند در اختیار پلیس انگلستان گذاردند اینک نامه پلیس فرانسه که به وسیله وزارت کشور به وزارت امور خارجه انگلستان فرستاده شده است:

۵. پاریس ۶ ژوئیه ۱۸۸۳.

آژانس پلیس فرانسه آقای مدیر کل امور جنایی لندن روز بیستم ژوئن گذشته شما از من اطلاعاتی در باره آقای به نام سید جمال الدین که تصور می رود نویسنده نامه هایی که حاوی تهدیداتی است و خطاب به عده ای از شخصیت های ساکن مصر می باشد خواسته بودید اینک نتایج تحقیقاتی را که در این مورد بدست آمده احتراماً ارسال می دارد:

آقا جمال الدین نویسنده و ادیب. اصلش افغانی ۴۵ ساله مجرد از ۱۷ ماه فوریه گذشته در کوچه Seze ۱۶ اقامت و در ماه ۵ فرانک کرایه می پردازد، موقع ورود به این منزل در دفتر نام خود را جمال الدین ثبت نموده است. او از کلنگه وارد و تاکنون هرگز به پاریس نیامده بود بطوری که معلوم می شود بسیار تحصیل کرده و فرانسه را با اشکال حرف می زند و هشت زبان می داند.

او با تشریک مساهی یک آقای به نام جیمس - سانورا معلم زبان عربی و مدیر یک روزنامه که به زبان عربی در شماره ۴۸ خیابان کلیشی

پاریس انتشار می‌یابد، مقالات زیادی بر علیه انگلستان انتشار داده است  
مشاریه ملاقاتهای زیادی با اشخاص دارد و وضعیت مالی او خوب است،  
رفتاری عادی و اخلاق او به هیچوجه ناپسند نمی‌باشد. با احترامات فائقه.

#### امضاء ناخوانا است

۶. نامه محرمانه شماره ۶۰۱ مورخ ۱۱ سپتامبر ۱۸۸۳ از پلانکت  
سفیر انگلیس در پاریس به گرانویل وزیر خارجه انگلستان در لندن.

عالیجنابا عطف به نامه شماره ۷۹۷ محرمانه مورخ ۲۱ و شماره  
۸۲۹ مورخ ۲۹ ماه گذشته اینک با کمال احترام گزارش می‌دهد یکی از  
آشنایان من باسناوا که به اتفاق شیخ جمال‌الدین نثریه‌ای بر علیه دولت انگلیس  
انتشار می‌دهد دوست می‌باشد و اغلب از او دیدن می‌کند این اطلاعات را در  
اختیار من گذارده است (اطلاعات راجع به سانسواست) تا می‌رسد به اینجا  
که می‌نویسد این نثریه را راه انداخته‌اند تصور می‌کنند آسانترین راه این است  
که با ایجاد شورش و بلوا در هندوستان، انگلستان را مجبور به تخلیه و ترک  
خاک مصر بنمایند.

#### امضاء پلانکت

۷. از قاهره (سرپرستیک) به وزیر امور خارجه انگلستان شماره  
۴۲۴ مورخ ۲۲ اکتبر ۱۸۸۶. با کمال افتخار بعرض می‌رساند صمدالله پسر  
صمدالله که یکی از قضات هند می‌باشد موقعی که لورد دبروک برای مطالعه اوضاع  
اداری و قضایی در مصر مأموریت داشت مسافر همان کشتی بود که مرا به مصر  
آورد بطوری که صمدالله اظهار می‌کرد جمال‌الدین معروف که مدتی در پاریس  
اقامت داشته اخیراً بنا به دعوت دولت روسیه به سنت پترزبورگ رفته است،  
در این چندسال اخیر دشمنیهای جمال‌الدین بر علیه انگلیسها پیش همه معروف  
است و بیش از چند بار موجب مبادله مکالمه بین قاهره و لندن شده است.  
به نظر من سرموردیر (سفیر انگلیس در روسیه) ممکن است از وجود او در  
سنت پترزبورگ اطلاعات بیشتری داشته باشد.

#### امضاء پاریسنگت

۸. وزارت امور خارجه پس از وصول نامه مزبور با ارسال رونوشت آن ضمن نامه شماره ۲۷۷ مورخه ۳ نوامبر ۱۸۸۶ مراتب را به سفیر انگلیس در روسیه اطلاع می‌دهد چون پس از چهارماه خبری از روسیه به دولت انگلستان نمی‌رسد لذا برای بار دیگر وزارت خارجه ضمن نامه شماره ۶۶ محرمانه مورخه ۲ مارس ۱۸۸۷ پیرو نامه ۲۷۷ به سرموریر سفیر انگلستان در روسیه می‌نویسد.

راجع به گزارش سربارینگ دائر بر اینکه جمال‌الدین بنا به دعوت دولت روسیه به سمت پترزبورگ رفته است اشعار می‌دارد بنا به اطلاعی که از یک منبع خصوصی رسیده است قرار است شغلی در ترکستان په‌او واگذار شود! در ضمن خواهش می‌کند هرگاه چنین گزارشی در تأیید این مطلب به سفارت انگلستان در روسیه رسید مراتب را به وزارت امور خارجه اطلاع بدهند.

۹. نامه شماره ۹۱ مورخه ۲۱ مارس ۱۸۸۷ سفارت انگلیس در سنت پترزبورگ به وزارت امور خارجه.

عالیجنابا امروز فرصتی دست داد که یادوگین (یکی از شخصیت‌های دولتی روسیه) ملاقاتی حاصل شود.

... من تصور کردم حالا بهترین موقع است که در باره جمال‌الدین که در نامه شماره ۶۶ دوم ماه جاری شرحی مرقوم فرموده بودید مطالبی بدست بیاورم. من به‌او گفتم که این شخص یک ماجراجوی عرب است و چندی پیش روزنامه‌ای در پاریس به زبان عربی انتشار می‌داد و شدیدترین حملات را به دولت شاهنشاهی انگلستان وارد ساخته است این شخص بنا به تقرر خودش با مهدی (شخصی که در سودان بر علیه مصر و انگلستان قیام نمود) و بعضی از لیبران اسلامی روابطی داشته و ثابت شده که تمام هم و سعی خود را در راه ایجاد عدم رغسایت در میان مردم هندوستان مبدول داشته است و طبق گزارشی که بدست ما رسیده چندی پیش این شخص پاریس را به مقصد روسیه

ترك کرده و حتی بطوری که شایع شده در یکی از ادارات روسیه شقی به او  
را گذار شده آقای دوگین جواب داد چنین اسی به گوش او نخورده است ولی  
بطور تحقیق می تواند بگوید کسی که دارای ملیت عرب بوده باشد بهیچوجه در  
ترکستان روسیه به کاری گمارده نشده است نظر خود من این است که این  
انتصاب بکلی با عادات و سنن اداری روسیه که از سالیان دراز تا کنون معمول  
بوده است مبیانت دارد.

### امضاء سوریز

۱۰. گزارش ویس قونسول انگلیس در مسکو به سفیر انگلیس در  
سنت پترزبورگ مورخه ۲۲ ژوئیه ۱۸۸۷.

عالیجنابا اولین دفعه که اینجانب از حضور جمال الدین در این  
شهر مطلع گردیدم بنا به انتشار مقاله ای بود که در (مسکوکازیت) مورخه اول  
ژوئیه تحت عنوان (شیخ افغانی در مسکو) درج شده بود در آن مقاله پس  
از شرح حال مختصر وی اظهار شده که او از ایران به اینجا آمده است من  
فورا در اثر سوء ظنی که از او داشتم گمان کردم ممکن است با مهاراجه  
دولپ سینک روابطی داشته باشد بلافاصله در صدد تحقیق بر آمدم ولی چیزی  
دستگیرم نشد تا اینکه دیروز فهمیدم که او در رویال هتل که مهمانخانه درجه  
۳ در مسکو است اقامت دارد بعداً معلوم شد که مشارالیه در دهم ماه مه وارد  
مسکو شده... از روزی که جمال الدین هتل اسلاو را ترك کرده و تا کنون  
قریب یک ماه است که در هتل رویال مانده است معلوم نیست چه کارهایی را  
جمال الدین انجام داده است... شبها اغلب در هتل بطور خیلی ساده از  
دوستان خود پذیرایی می کند. می گویند به چندین زبان شرقی آشنا می باشد و از  
زبانهای اروپایی فقط فرانسه را می داند آنها هم نه بطور تکمیل، او دارای  
پاسپورت ایرانی است که به فرانسه نوشته شده و تمام او در گذرنامه شیخ  
جمال الدین قید شده است (بقیه مطالب راجع به دولپ سینک است).

### امضاء هورن اشتاد

قطعه خبر از روزنامه هنجستورگالدین ۱۸ دسامبر ۱۸۹۱.

عصر فردا شیخ جمال‌الدین در ناشینال کلوب راجع به اوضاع ایران  
خطابه‌ای ایراد خواهد نمود. مشارالیه فرانسه را بخوبی حرفه می‌زند ولی  
انگلیسی را نمی‌داند او در افغان متولد و موقمی در اسلامبول وزیر فرهنگ  
و اوقاف بود. نامبرده هرگز لباس اروپایی به تن نمی‌کند و عمامه‌ای مانند  
علمای مسلمانان بسر می‌گذارد، شخصی روحانی و عالم بسیار متبحری است  
چندین بار در مجامع معروف اباصوفیه و مساجد بزرگ اسلامی تهران و  
شهرهای معروف هندوستان و عظم نموده است بعداً با عرابی پاشا در نهضت‌هایی  
که بر علیه مصر برپا شده بود ارتباط پیدا می‌کند و چندین سال پیش به اتفاق  
بلنت از مجلس عوام دیدن نمود از آن موقع تا این اواخر در ایران بود  
،وقع مراجعت شاه از اروپا ملتزم رکاب بود در ابتدا بسیار مورد توجه  
و عنایت شاه ایران قرار گرفت ولی طولی نکشید که در اثر تفسیر آزادانه  
بعضی از تعالیم حضرت محمد (ص) مورد غضب شاهانه قرار گرفت در نتیجه  
او را به بغداد تبعید کردند چون سوابقی بر علیه دولت عثمانی داشت لذا در  
بغداد تحت نظر پلیس و مقامات نظامی واقع شد. چند ماه پیش آنجا را ترک  
و به انگلستان آمده است مشارالیه در اینجا وقت خود را برای اعتلای عظمت  
اسلام و مخصوصاً ایران صرف می‌نماید با پرنس ملکم خان که بطور عمیق  
افکار عمومی ایرانیان را بوسیله روزنامه خود قانون‌منقلب نموده همکاری  
دارد این روزنامه بطور مخفیانه از اروپا به ایران ارسال و در آنجا توزیع  
می‌گردد.

### دفورم اسلام

مصاحبه با آقای آرتور - آرنولد - که قسمت برجسته‌ای از آن نقل  
می‌شود.

(توضیح) مقدمه این مصاحبه را خود آرنولد نوشته و از قول خودش

گفته است :

از وقتی که ایران را در سال ۱۸۷۶ ترك نمودم با اینکه پنج ماه بیشتر در آنجا نبودم ممهذ همیشه به ترقیات و سیاست امپراطوری ایران علاقه مند بودم. آنجا مرکز قسمت بزرگی از مسلمانان است که بطور مستقل در آسیا وجود دارد، در هیچ امپراطوری دیگر وضع و حال زنان به این اندازه نامطلوب نمی باشد و در هیچ جا در اثر استبداد مطلق، مردم مواجه با این عملیات غیر انسانی نگردیده اند، دولت و شاه ایران دارای هیچگونه فضیلت نمی باشد شاه بطور ثابت سر جایش مستقر گردیده و دائم اراده ظالمانه خود را به مردم تحمیل می کند احکام او و فرماندارانش خیلی بیش از قوانینی است که به موجب دستور شرع تعیین گردیده است، فی الواقع هر چیزی که به نام قانون در آن کشور اجرا می شود هرگز مقید به قانون نبوده همه اش بسته به شانس طرف است، رشوه یا حمایت شخصی که به شاه خیلی نزدیک است ممکن است به داد شاکمی برسد ابدأ قانونی وجود ندارد شاه یگانه فردی است که قدرت اجرا و تعیین مقررات قانون را دارد بهر نحوی که دلش می خواهد با مردم رفتار می کند فقط بوسیله قدرت مقام سلطنت است که با اشاره او مجازات بسیار شدید و شکنجه هایی که هنوز در هیچ جا بوسیله پسر اختراع نگردیده است در باره کسانی که مخالف وی می باشند انجام می گیرد.

نویسنده به گفتار خود ادامه داده می نویسد :

... شیخ جمال الدین اخیراً وارد لندن شده است او از من جداً تقاضا نموده در این موقع که اینجانب به اوضاع ایران علاقه مند می باشم شما را با مراسم و عقاید او آشنا سازم.

این شخص (یعنی سید جمال الدین) دارای معلومات فوق العاده و خاصی در حقوق و فقه علوم دینی و اسلامی دارد مشارالیه یکی از وعاظ برجسته جوامع و مساجد بزرگ طهران و اسلامبول می باشد و به زبان فرانسه تسلط دارد، مشارالیه در سفر اخیر شاه همراه وی به ایران رفت ولی طولی

نکشید که مورد بی‌عنایتی قرار گرفت و حالا نمی‌تواند در قلمرو سلطان عثمانی و شاه ایران با آسایش خاطر زندگی خود را ادامه دهد، باری پس از کمی تعارفات که برای مقدمه این گونه مذاکرات ضروری می‌باشد من از شیخ پرسیدم:

سؤال - نظر شما راجع به اوضاع مردم ایران چیست؟

جواب - من قطع و یقین دارم که مردم ایران دارای استعداد و قریحه طبیعی زیادی می‌باشند و از سایر کشورهای آسیا برای هرگونه ترقی و تعالی شایستگی بیشتری دارند. سوابق درخشان تاریخ ادبی و فلسفی آنان طوری است که آنها را در میان مردم سایر کشورهای اسلامی ممتاز کرده است و افکار عالی غیرخواهانه و نوعپرستی آنان خیلی بیش از مردان سایر ممالک است ولی قوای فکری آنان تحت کنترل شدید استبدادی قرار گرفته و در آنجا ایدئولوژی از قانون شنیده نمی‌شود و معمولاً بطور کاملاً وحشیانه با آنان رفتار می‌شود و آزادی عمل از دست آنها گرفته شده است این استبداد ظالمانه مغزهای متفکر مردان آزادیخواه ایران را بسکلی از بین برده و افکار آنان را تماماً خفه نموده است و بعضی از آنها مجبور گردیده‌اند که به کلی آن کشور را ترک نموده و برای همیشه متواری و دربدر شوند.

سؤال - چگونه می‌توان یکدروغ تازه و آزادیخواه در اسلام بوجود

آورد (۱۴)

جواب - روح حقیقی قرآن کاملاً با افکار آزادیخواهانه و عقاید تازه تطبیق می‌نماید بی‌نظیرها و تمصباتی که در حال حاضر وجود دارد ربطی به قوانین اسلام ندارد اینها مقرراتی است که تفسیرکنندگان جاهل به شرایع اسلامی اضافه نموده‌اند. پیشرفت زمان آنها را متوجه به اشتباهات گذشته خودشان خواهد نمود بنابراین یک مسلمان عالم کاملاً به اصول آزادیخواهانه اروپایی آشنا می‌باشد و با کمال آسانی می‌توان با مراجعه به تعالیم قرآن مردم را با عقاید و افکار آزادی پرستانه امروزی آشنا نمود و این کار بدون مواجه با انواع

اشکالات که (لوتر) با آنها روبرو گردید عملی خواهد شد:

سؤال - به نظر شما اصلاحاتی که بوسیله شاه و اطرافیان او باید به

عمل آید چیست؟

جواب - عادت به سوء اداره و زورگویی و استبداد بدون کنترل در دوره سلطنت چهل و پنج ساله به اندازه ای روح و جسم ناصرالدین شاه را علیل کرده است که دیگر کمترین مسئولیتی برای اعمال خود قائل نمی باشد. اطراف او را یک عده جاهل و نادان محاصره نموده و آنها موفق شده اند که او را برای رفتار جاهلانه و خودخواهانه خود آلت قرار دهند البته این گروه طبعاً مخالف اداره کردن کشور با اصول صحیح می باشند و بعضی از آنها در حال حاضر احساس خطر نسبت به خود کرده اند و دارند در گوشه و کنار از رفورم و اصلاحات صحبت می کنند.

سؤال - آیا اصلاح رفورم در میان شیعه ها مشکلتر از سنیها می باشد.

جواب - چون اساس هرگونه رفورم و اصلاح در قرآن ذکر شده لذا موقعیت هر دو فرق اسلامی تقریباً یکی است ولی بزرگترین مانع برای ترقی همانا استبداد مطلق می باشد چون این نوع حکومتها تقریباً با عقاید سنیها جور در می آید در صورتی که شیعیان معتقد به امامت هستند لذا تعدیل حکومت استبدادی بین شیعه ها آسانتر می باشد.

سؤال - آیا پیشنهادات شما در تمام کشورهای اسلامی صلی

می باشد؟

جواب - تمام فرق اسلامی علی رغم اختلافاتی که با هم دارند بطوری با هم متحد می باشند که هرگونه اصلاح و رفورمی که در یکی از کشورهای اسلامی بوجود آید بطور مسلم در تمام دول اسلامی مؤثر خواهد بود از آنجائی که ایرانیان بیشتر آماده برای قبول تمدن جدید هستند و قدرت و توانائی بیشتری برای ترویج این افکار دارند لذا اصلاحات و تغییراتی که در ایران بوجود می آید بزودی در سایر ممالک اسلامی تأثیر بسزائی خواهد داشت.



**دانشمند گرامی آقای علی مشیری** که یادداشتهای خود را در باره سید در مجله وزین خواندنیها منتشر فرموده اند. اجماع به مقاله زیر که اصل آن به عربی در روزنامه ابو فظاذه چاپ پاریس منتشر شده چنین می نویسد:

مقاله مزبور که برای اولین بار به فارسی نقل شده اصل این مقاله که به عربی بوده دارای حداکثر بلاغت بوده است که اندازه سیاسی هندوستان آنرا به انگلیسی ترجمه و ضمن گزارش محرمانه به وزارت امور خارجه می فرستد، و یکی از مقالات بطوری زنده بود که نخواسته اند همه آنرا ترجمه نموده و روح خوانندگان انگلیسی را معذب نمایند و در آن مقاله انگلیسیها را از قول فیلسوف معروف خودشان یعنی داروین میمون خطاب نموده است و با عناوینی به افراد انگلیسی توهین کرده است.

ایشک ترجمه مقاله مزبور:

از زمان قدیم مردم کلمه بهلول را سبیل حماقت و تمسخر می دانستند تا اینکه نام او ضرب انمثل گردید، امروز یا بودن احمقی مانند توفیق مردم دیگر به یاد بهلول نمی افتد، او پای انگلیسیها را به مصر کشانید و کسانی را که هدفشان تقویت مقام شامخ خدیوی و جلوگیری از نفوذ بیگانه بود تبعید و در بدر کرده است مخصوصاً کسانی را که مخالف انگلیسیها (که هر وقت به کشوری تسلط می یابند مردمانی را ذلیل، آشیانهشان را خراب،

مسکنه را مشورای، اجتماعات را پراکنده، شخصیتها را پایمال، زعما و برجستگان قوم را مقتول، محبوس و یا به فساد معتاد می کنند) بودند همه را بی خانمان نموده است خدیوها از کثرت حماقت و نادانی سخنان پوچ و دروغ آنان را باور کرده و مصر را در بست به چنگال انگلستان انداخته است. با این ابله‌ی و خودخواهی ما را دچار چنان مصیبت و بدبختی عظیمی کرده است که حتی در جنگهای صلیبی نیز سابقه نداشت، مصر مرکز ایمان و علم و دانش برای مؤمنین عالم اسلام بود و برای کسب معلومات دینی از اطراف جهان از قبیل عراق، یمن، سوریه، ترکیه و هندوستان به آنجا رو می آوردند با اینکه هنوز یک سال نشده انگلیس‌ها پا به سرزمین مصر گذارده اند درهای الازهر را بروی مردم بسته علماء را به سودان یعنی مملکت سیاهان تبعید، مراسم مذهبی را متوقف، ایراد و عطف و خطابه را در منابر قدغن، نماز جماعت را در روزهای جمعه موقوف کرده اند چنانچه نظیر این رفتار را در تمام کشورهای اسلامی که تحت سلطه و نفوذ آنان در آمده انجام داده اند.

هرگاه نظری به جزایر فیلیپین اندونزی و استرالیا بیندازید خواهید دید که چگونه پر از علمای اسلام است که انگلیس‌ها آنان را از هندوستان به آن مملکت تبعید کرده اند، کسان دیگر وقتی که این معامله را با برادران و همدینان خود مشاهده کرده و متوجه شدند که دیر یازود آنها نیز به همان سرنوشت گرفتار خواهند شد از هند به شهر مقدس مکه پناه بردند شکمی نیست که خوانندگان از جریان فرار مولانا رحمت الله و مولانا توال افغانی و سایر علماء بزرگت که هند را ترك و به مکه پناه آورده اند بخوبی مستحضر و می دانند که چه بلائی بر سر آنان آورده اند.

ما توفیق را خیلی پیش از نزول این بلا و وقوع این مصیبت خبردار کردیم ولی او از شدت حماقت چیزی را که به نفع خودش بود نخواست بفهمد. مصر دروازه مکه است و او با دست خودش درب آنرا به روی انگلیس‌ها باز نمود. علاجی نیست مگر اینکه خدا به داد ما برسد والا دیری نخواهد گذشت

که حجاز را نیز از دست ما بگیرند آن وقت آیا دیگر برای ما مذهبی خواهد ماند؟  
این فاجعه بزرگ که توفیق پاشا به عالم اسلام وارد کرد شامل حال باب  
عالی نیز می شود زیرا دولت عثمانی در میان قدرتهای اروپائی از اینکه مصر را  
در دست داشت همیشه بخود می بالید ولی حالا در اثر نادانی و جهل توفیق آن  
قدرت و عظمت اسلامی را دچار فلاکتی کرده که به هیچ وجه نمی شود از آن  
جلوگیری نمود مگر با توسل به اسلحه و تحمیل خسارت و زیان فوق العاده.

وای بر سرزمین مصر از بلای که بدست خود خودش را گرفتار آن  
کرده است و در اثر جهل توفیق پس از اینکه انگلیس ها همه جا را تصاحب  
کردند حتی خود توفیق از گزند آنان مصون نماند. انگلیسی ها به نامه ها و اسناد  
شخصی توفیق دست یافتند و در میان آن اوراق رو نوشت احکامی را که به  
عمر پاشا لطفی صادر کرده بود پیدا کردند و در آنجا توفیق دستور می دهد در  
اسکندریه ایجاد شورش و قیام مصنوعی بنماید عمر پاشا نیز آن دستور را عیناً  
انجام داده است حالا انگلیس ها برای رسیدگی به این جریان در لندن کمیسیون  
مخصوصی را تشکیل دادند و در نظر دارند این موضوع را بهانه کرده و توفیق  
پاشا را خلع و پسرش عباس را به جای او بگمارند و پس از اینکه کمی گذشت او  
را به انگلستان به نام تحصیل بیرند قا اینکه با فراغت بال تمام امور مصر  
را بدست گرفته و برای همه آقائی کنند و هر چه دلشان می خواهد بلامانع انجام دهند.  
حال ای مردم شما را بخدا آیا باید گفت که بهلول احق است یا توفیق!  
یعنی کسی که ظلم و تعدی را به جانی رساند که حجاج را روسفید نمود  
به جای دلجوئی از عرابی پاشا (کسی که بر علیه استیلای انگلیس قیام نمود) یاران  
او را که می خواستند کشور مصر را از شر انگلیس ها رهائی دهند آنها را از مصر  
تبعید و حتی کسانی که بیگناه بودند از خانه و زندگی آواره شدند.

پیش از اینکه آنان را در بدر نمایند بیچاره ها را طوری شکنجه و عذاب  
داد که حتی دل سخت کافران نیز به حال آنها سوخت، خداوند! آخر ما چه  
گناهی کرده ایم که مستوجب این همه عذاب شدیم و چرا این احق را به جان ما

مسلط کردی که ما را گرفتار اینهمه زجر و آذبار بنماید!؟

ای دادرس بیچارگان! به داد ما برس. ما در حال زار و نکبت باری قرار گرفته ایم بار الهی آیا ممکن است ما مرگ را با پول خریداری نموده و خود را از این عذابی که هرگز در زندگی سابقه نداشت خلاص نماییم؟ آخر تا کی خدیو خوب بخورد و بنوشد و در حال عیش و نوش در بستر راحتی و رفاه بسربرد ولی سایرین در حال فلاکت و ذلت شیها سرشان را روی سنگ بگذارند، پلی قدرت بهست اروپائیان افتاده است آنها جان و مال و ناموس ما را از خائنین خریداری کرده و ما را مانند خر به هر جا که دلشان می خواهد می رانند.

ما در کوجهها سرمان را از خجالت نمی توانیم بلند کنیم رجال و زعمای قوم ما دست انگلیسی ها را می بوسند ای خوباننده اگر از وضع سپاه و لشکر ما بیرسی همین کافی است که بگویم ژنرال وود انگلیسی رئیس کل قوای مملکت اسلامی مصری باشد و او را برای اضمحلال و محو کردن ما فرستاده اند. دست فرزندان مصری را در قاهره و اسکندریه از کارها کوتاه و بجای آنان افراد انگلیسی گمارده است.

ای جوانان مصر باید گفته های شیخ جمال الدین را در دل خود حک نمائید به برادران مصری بگوئید که چگونه این مظلوم محروم از وطن را ادبا و شعرای فرانسه در شهر پاریس با آغوش باز استقبال کردند و موقعی که در لندن بود قدرت انگلستان را در هند و کشورهای اسلامی متزلزل نمود و به آنها بفهمانید که فقط با اتحاد و یگانگی و با اشاعه افکار و عقاید آزادیخواهی و وطنپرستی روح تازه ای در جسم ناتوان این عاجز دور افتاده و نیمه مرده خواهید توانست بوجود بیارید و در قلب ما افتخارات ملی را جای دهید تا اینکه به فضل خداوند متعال بلکه با این فداکاریها بتوانیم خودمان را از چنگال این ظالمان خونخوار رهانیده و این بردگان را از زنجیر اسارت خلاصی دهیم.

**جمال الدین الحسینی**

## سخن ما با بداندیشان

دانشمندان بر این عقیده‌اند که تجلیل از خدمات افراد فدا کار و جانپاز ریشهٔ فضیلت و وجدان مسئولیت و شوق خدمت را در جامعه قوام و دوام می‌دهد و به همین مناسبت است که عظمت و درخشش کارهای شگفت‌انگیز سیدجمال‌الدین اسدآبادی در دل و جان هر انسانی که آرزو مند است در این جهان تابسامان به آزادگی و برابری زیست کند سبب احترام و تحسین واقع شده. دشمنان دیرین او و کسانی که روی عقده‌های درونی اندیشه‌های بلند و نتیجه افکار او را که ما امروز دنیا را آن هستیم در مقبره افکار سیاه خود دفن می‌کنند راه خطا می‌روند و خواهی نخواهی روزی از این اشتباه نادم و پشیمان می‌شوند.

واضح و آشکار است که این مرد بزرگ و ایرانی نامدار که آزادی آزادگی یک نوع غرور و افتخار اوست هیچگاه ترس به خود راه نداد و با دولتی که در آن روزگار آفتاب از امپراتوریش غروب نمی‌کرد بدون ترس و اهمه از آنهمه قدرت مبارزه کرد، این حقیقت و واقعیت را مشاییر دانشمندان و محققان شرق و غرب که در کتب و رسالات معروف خود همه جا از فضیلت اخلاقی و نبوغ او سخن رانده و او را موجد افکار ضد استعماری شناخته‌گفته، و با صراحت کامل نوشته‌اند اولین کسی که بر علیه قدرتهای بیگانه استمداد خود را به کار برد و برای احیای عظمت و شکوه اسلام و نجات مسلمانان از تسلط روزافزون اروپائیان قیام و اقدام مصرانه داشت سیدجمال‌الدین اسدآبادی

بود، بعضیها این حقایق را ندیده گرفته یا فراموش نموده و گزارش لاسل  
نماینده سیاسی انگلیس را در قاهره ملاک قضاوت خود قرار می دهند؟!  
فرانک لاسل نماینده سیاسی انگلیس در مصر ضمن گزارش سیاسی  
محرمانه بشماره ۴۹۷ مورخه ۳۰ اوتگوست ۱۸۹۷ خود به مارگیزاف -  
سالیسبوری وزیر خارجه انگلیس چنین می نویسد:

جمال الدین ظاهراً مردیست صاحب ذوق و قریحه سرشار و دارای  
قدرت عظیمی در نطق و بیان می باشد بطوری که در مدت کمی موفق  
گردیده عده زیادی را تحت تأثیر نفوذ کلام خود قرار بدهد و  
سال گذشته در برانگیختن احساسات مردم بر علیه اروپائیان  
مخصوصاً بیشتر بر ضد انگلیس ها که نسبت به آنها احساس کینه  
و تنفر در دل می کند فعالیتهای زیادی به خرج داد اخیراً از  
لژ فراماسونها که در آنجا عضو بود برای آنکه منکر... بود  
اخراج گردیده است.

اگر با نظر دقت به فحوای عبارت لاسل توجه شود بخصوص از نظر سیاست  
استعماری دولت گزارش دهنده واضح و آشکار است که دولت انگلستان در آن  
تاریخ خود را خدای آسیا فرض می کرده، مسلم است که سلاله خاندان نبوت  
که کارهای او از منبع فیض اجداد کبارش سرچشمه گرفته هرگز زیر بار خدای  
استعماری نمی رود، مگر فراموش شده که گلادمون هنگام نطق خود درباره  
مسلمانان مشرق زمین قرآن را در دست گرفت و گفت تا این کتاب آسمانی و مذهب  
اسلام در میان مسلمانان حکومت می کند تسلط بر این قوم محال است، لاسل  
هم شاگرد همین مکتب و حربۀ آنها هم در کشورهای اسلامی از این قبیل بوده که  
نظایر آن زیاد دیده شده، مگر هنگامی که سید را به تحریک و دسیسه انگلیس ها  
و عمال فاسد استبداد به امر ناصرالدین شاه از زاویه مقدس حضرت عبدالعظیم  
با آن خفت قبیح کردند نگفتند و انتشار ندادند که او بابی است و ختنه نشده؟!  
آن روزگار سپری شد امروز این حرفهای کهنه و حربه های پوسیده که زائیده جنتای

استعمار است برای طبقه روشنفکر و تحصیلکرده قابل هضم نیست. علاوه سبب سلب اعتماد و اعتقاد مردمان فکور و متجسس معاصر و نسل آینده از چنین کسانی که واقعیت مسلمی را دگرگونه جلوه می دهند خواهد شد.

در باره دخول سید در لژ فراماسونی دشمنان کینه دار سید دخول او را در لژ پیراهن عثمان کرده به او تهمت و افترا می زنند ولی نمی خواهند به روی خود بیاورند و بنویسند که او چرا داخل لژ شد و چرا کناره گرفت و قبل از اینکه به این موضوع اشاره شود باید بگویم که محققان صاحب نظر و بیغرض معتقدند که لازمه حیات سیاسی یک مرد متفکر و انقلابی که زندگانی و استعداد شگرف خود را وقف سیادت و عظمت اسلام و نجات مسلمانان از زیر سلطه و له شدن زیر چکمه سنگین استعمار و نفوذ روزافزون انگلیس که برای بلعیدن کشورهای اسلامی دهن آزرگشوده این کار را ناشی از ابتکار سیاسی او دانسته و نوشته اند: (برای سید که هر عنوان و اقدامی را برای پیشرفت سیاسی خود مفید می دانست به آن دست می زد...)

فیض الخاطر - بنا به نقل از ترجمه آقای سعیدی در این باره چنین می گوید:

... سید جمال الدین وقتی که با آن افکار بلند وارد مصر شد، برنامه جمعیت ماسونیه را که در سر لوحه آن نشر «آزادی، برادری، برابری» قید شده بود ملاحظه نمود و به همین جهت کارت عضویت گرفت ولی وقتی که در جلسه سخنرانی، ناطق گفت ما در سیاست دخالت نمی کنیم سید بر آشت و گفت:

(چطور می شود در برنامه جمعیتی حقوق آزادی، برابری و برادری قید شده ولی کسی حق ندارد برای کسب آزادی و حقوق خود صدایش را بلند کند؟! ... من هرگز با این جمعیت همکاری نمی کنم و سپس از عضویت آن کناره گرفت) محمود محمود در کتاب تاریخ روابط میامی ایران و انگلیس چاپ دوم جلد پنجم صفحه ۱۲۰۶ در این مورد می نویسد:

(وی در محفل فراماسونی داخل بوده و در آنجا بر ضد انگلیس حرف

زده بود).

کسی که با دشمن زورمندی با نهایت شهامت آشکارا مبارزه می کند و در هر شهر و دیاری برای بیداری و تهبیح افکار مسلمانان بر علیه نفوذ استعمار با آن فصاحت و بلاغت خداداده سخن می گوید و علماء و دانشایان و جوانان روشن فکر کشورهای اسلامی را با بیان صریح از سوء سیاست و عاقبت و خیم نفوذ اجانب با خبر و آگاهی می دهد، اگر چند صباحی هم بنا به مقتضای سیاسی خود داخل لژ شده باشد به چنین کسی نمی توان ایراد گرفت یا جرم برای او فرض کرد.

شخصیت و مخالفت علنی سیدجمال الدین اسدآبادی با اعمال نفوذ و سیاست استعماری انگلیس و تکرهش او از رویه مستبدانه و بیخیالی و غفلت پادشاهان مقتدر و مستبدی مانند ناصرالدین شاه و سلطان عبدالحمید و خدیو مصر در امور مملکتداری و برانگیختن حس اثر چار و تنفر مسلمانان بر علیه پیگانگان بقدری وسیع و دامنه دار بوده و هنوز هم چنان آشکار و واضح است که کسی را یاری انکار آن نیست.

و کسی که با آن جلالت قدر در دنیا به خود دست لباس اکتفا می نماید و بارها در محفل دوستان خود گفته من در پیراهن و شلوار اصراف کرده ام (گویا چند دست پیراهن و شلوار داشته) چنین کسی را می شود جاه طلب دانست؟ هفتاد و پنج سال است که از درگذشت این شهید راه آزادی می گذرد آیا در این مدت طولانی کسی توانسته یا بعدها احدی می تواند بگوید سلسله جنبان نهضت آزادی شرق و مبارز سرسخت استعمار بعد از خودش از مالیه دنیا دیناری باقی گذاشته؟ ولی همگان می دانند که ترکه سیدجمال الدین اثر فنانا پذیر مکتب اوست که راهنمای آزادگان راه مشروطیت برای حفظ ملیت و قومیت و عظمت ایران و مسلمانان جهان واقع شد.

خوشبختانه ایران امروز با پنجاه سال قبل از زمین تا آسمان فرق دارد و ملت نجیب و وطنپرست و جوانان حساس و دانشور ایران که از نعمت آزادی



بر خوردار و با راهنمایی رهبر خردمند و بیدار خود برای عظمت و سعادت ایران  
کوشا هستند نام واحدان آزاده و جانپازان راه استقلال ایران چارودان را که  
مانند برگ زرین در تاریخ ثبت شده برای همیشه در لوح سینه پاک خود محفوظ  
خواهند داشت.

**ابوالحسن جمالی اسدآبادی**

## ترجمه دو مقاله عربی از سید

برای حسن ختام این بخش دو مقاله از مقالات عربی منتشره در روزنامه عروة الوثقی مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی را که حائز اهمیت است برای مزید اطلاع خوانندگان علاقه‌مند در این مجموعه نقل می‌کنیم تا موجبات عناد و کینه دول اروپائی مخصوصاً دولت انگلیس را نسبت به سید بهتر روشن کنیم:

### ترجمه مقاله اول سید جمال الدین از عروة الوثقی

«همگی به ریسمان خدا چنگ زید و پراکنده نشوید» (آل عمران؛

۱۰۲)

«مسلمانان در دین خود تعصبی و در ایمانشان نیرویی و نسبت به اعتقاد خویش ثباتی دارند که از این جهات بر مخالفان خود در میان دیگر ملتها - مفتخر و مباهی اند.

در عقایدشان، محکمترین وسایل ارتباط میان گروهها وجود دارد و بیش از هر چیز، ایمان به خدا و آنچه پیامبرشان - ص... - بخاطر تأمین سعادت دو جهانی، آورده؛ در اذهان ایشان رسوخ کرده است. هر کس از ایمان محروم گشت، در واقع از این دو سعادت محروم شده است. آنان، در مورد کسی که از دین بدر می‌شود، بنهایت در اصلاح و به راه آوردن او می‌کوشند و آنچنان شفقت می‌کنند که گوئی این عمل را برای نجات وی از مرگ و نابودی کرده‌اند.

بن حالت - هم بدینسان - در وجود عارف و عامی شان متمکن گشته است ،  
بندهان که اگر مسلمانی ، خواه عالم باشد و یا جاهل ، در هر نقطه‌یی از زمین ،  
مین که شنید یکی که انتساب به اسلام داشته ، در هر جا و از هر قومی که هست ،  
دین خود بیرون شده ، دیده‌ام که این خبر را بوجهی سوزناک و اندوهمندانه  
با لحنی سوگ آمیز ، بیان داشته و این سقوط را بزرگترین مصیبتی بشمار  
رده ، که بر او و همکیشانش ، وارد آمده است .

همچنین اگر نظیر این حادثه در تاریخی ذکر شده باشد و خواننده‌یی بعد  
صدها سال آنرا بخواند ، نمی‌تواند از اضطراب قلب و بجوش آمدن خون  
رویش ، خودداری کند . خشم بر او غالب می‌شود و این موضوع را به مانند  
قته‌یی که خود شاهد آن بوده و گویی که از عجایب و شگفتیها سخن می‌دارد ،  
رگومی کند .

مسلمانان به حکم شریعت خویش و نصوص صریح دینی ، نسبت به  
حفاظت جمیع آنچه داخل در کشورها و ولایاتشان هست ، نزد خدا مسئولند  
جسلیگی بدان مأمور . هیچ فرقی میان دور و نزدیکشان و نیز میان هم‌گروهها و  
برهم‌گروههاشان وجود ندارد . همین اتحاد ، بر هر فرد مسلمان واجب عینی  
ست ، و اگر قومی به دفاع از حیطة خود برخاسته ، بر عهده تمام و اکثریت  
دم و ازواجبات ایشان بوده است که در راه دفاع و حفظ آن سرزمین ، از  
مال و جان و اقدام به عملیات - هر اندازه دشوار - و خطر کردن در امور ،  
بیغ نوزندند . هرگز در هیچ حالی از احوال ، با آنان که بر ایشان غلبه می‌جویند  
سالمت را جایز نمی‌دانند و چندان می‌کوشند تا آن سرزمین را از وجود سلطه  
ویان و جز آنها ، پاک سازند .

شریعت ، درباره سیادت‌یابی ایشان بر مخالفانشان تا بدان حد ابرام  
وده است که اگر مسلمانی از رهایی از سلطه بیگانه عاجز شد ، هجرت را از  
بدان منازعه برای وی واجب دانسته است و این از قواعد ثابت در شریعت  
سلامی است که واقع‌بینان از آن مطلع‌اند و تفسیر و تأویلهای هوسبازان و

ولنگاران در طول زمان، هیچگونه تغییری در آن نداده است.

هر فرد مسلمان، ندای آشنایی را که یادآور مسئولیتش در برابر شریعت و متذکر آن چیزهایی است که ایمان بروی واجب دانسته، بخوبی می شنود، و آن، ندای حق است؛ حقی که از الهامات دینی اش برایش بجا مانده. مع هذا، می بینیم که برخی از اهل این دین، در این روزگار، از آنچه برگروهی دیگر می رود، در غفلت اند و هیچ تأثیری از آنچه آن گروه را متأثر ساخته است، ندارند. مردم «بلوچستان» حرکات انگلیسها را در افغانستان به رأی العین می بینند، اما هیچکس به مقابله آنان بر نمی خیزد.

اینها را، جوشی نسبت به برادران خود نیست. افغانی ها خود شاهد ورود و مداخله انگلیسها در شهرهای ایرانند، اما هیچ درد ورنجی احساس نمی کنند. سپاهیان انگلیسی «در سرزمینهای مصر» به آمد و شد و قتل و کشتار و خونریزی ادامه می دهند و شورپیکاری در دل برادران مسلمانی که ناظر بر روان شدن چویمهای خون هستند، دیده نمی شود.

تنها شنوندگان ناله هایی اند که از گلوها بر می آید و یا کسانی اند که فقط حلقه چشمانشان از مشاهده این امور در برابرشان و در زیر دست و پایشان، سرخ می شود. آنان، نظر به ایمان و اخلاق خود، به مسلمانان - با آن عقاید و احساس حق طلبی که در دل های آنان هست - تمسک جسته، لکن این وضعی که ایشان در آن قرار دارند، بسیار تعجب آور و حیرت انگیز است و انسان را به بیان علت و او می دارد:

و آن بطور مختصر اینک: اندیشه های عقلی و عقاید دینی و دیگر معلومات و ادراکات و وجدانیات روحی هر چند انگیزه اعمال هستند و از جهت حکم، مصدر به تقدیر خدای عزیز و حکیم اند، اما این اعمال است که آنها را تثبیت و تقویت می کند. نفس بدان اعمال خوگر می شود تا اینکه به صورتی در می آید که از آن به سرشت و خلق تعبیر می شود و آثاری بر آن مترتب می گردد که متناسب با آن اعمال است.

آری، آدمی قائم به اندیشه‌ها و عقایدش می‌باشد، الا اینکه هر آنچه از مشهودات عینی و دریافته‌های حواسش در آئینه عقلش منعکس می‌شود، در آن عقاید و افکار به شدیدترین وجهی تأثیر می‌گذارد. پس هر مشاهدتی، اندیشه‌یی پدید می‌آورد و هر اندیشه‌یی او را مؤثر در انگیزه‌یی است، و هر انگیزه موجب مستلزم عملی است. آنگاه و باز، از عمل به اندیشه معاودت می‌کند و این فعل و انفعال میان اعمال و افکار تا هنگامی که جان دریدن است و هر مقدسی، پایه‌یی است برای تالی خود؛ پیوسته ادامه دارد.

بر اداری و وسایل خویشاوندی از نظر عقل، صورتی دارد، که اگر ضرورت‌هایی که متعاقب آن پدید می‌آیند، وجود نداشت و اگر لزوم به همکاری خویشاوندان و اتفاق آنان برای جلب منافع و مساعدتشان بجهت دفع مضار، که موجب پناه‌جستن بدان می‌گردد نمی‌بود، اثری در اتحاد و همبستگی نمی‌داشت.

پس از اینکه روزگاری بر این مساعدت و یاری‌گذشت، آن خویشاوندی خواستگاهی قلبی می‌یابد که باقی عمر در معالم آن سپری می‌شود.

انبساط روح از یاری کردن آشنا و خوشدل نمودن کسی، هنگامی که ستمی یا مصیبتی بر او وارد آمده، جریانی است مربوط به وجدانیات طبیعی؛ نظیر احساس گرسنگی و تشنگی و یا سیری و سیرابی. اما این امر بر برخی متأملان مشتبه شده و آنرا امری طبیعی بشمار آورده‌اند. پس اگر پیوند خویشاوندی بعد از ثبوت آن و آگاهی بدان مورد غفلت قرار گرفت و اگر ضرورت‌های زندگانی در وقتی از اوقات بدانچه این رابطه را محکم و مؤکد می‌سازد، سوقی نیافت و یا اگر دیده شد که صاحب قرابت آنرا در غیر قرابتش ظاهر می‌سازد و یا به لحاظ نیاز و ضرورتی، بدان تمسک نموده است، اثر این پیوند خویشاوندی زایل گردیده و چیزی جز تصویری از آن در عقل باقی نمی‌ماند که آنهم به گونه‌ای محفوظات جزو روایات و منقولات در می‌آید.

همین مثالی که درباره پیوند خویشاوندی، که محکمترین رابطه بشری

است، یاد کردیم، در مورد آن اعتقاداتی که در اجتماع انسانی دارای اثراتی  
از لحاظ ارتباط میان گروهها، هستند، مصداق دارد.

اگر پیوند فکری توأم با استلزام ضرورت و یا همراه با نیروی انگیزه  
به عملی، نبوده باشد، عضو بدان عضو گروه معتاد گردیده و اثر تجدیدگرانه و  
تکراری آن بر فکر، معاودت می‌کند، چندان که روح به هیأت و شکلی از  
اشکال خود درمی‌آید که هرگز منشأ اثری برای آدمی نخواهد بود و با توجه به  
صورت‌های علمی اش: فقط نقشی بشمار می‌آید که در روح خاطر باقی مانده است.

همانطور که پیشتر گفتیم، پس از ملاحظه این اصول روشن و مستدل و  
نگرش در آنها با دیده دانایی، سبب سکون مسلمانان - با آن تعصبی که در  
دین خود دارند - و علت بی‌تحرک بودن و خودداری آنان از یاری برادرانشان  
در حالی که هم اینان استوارترین مردمان در عقاید خویش هستند، آشکار می  
شود. چرا که در جامعه مسلمانان غالباً چیزی جز عقیده دینی، مجرد از هرگونه  
پیروی عملی آن، باقی نمانده است. همسناسی و تفاهم در میانشان منقطع گشته  
و گروهی از ایشان بعضاً به نحو نامطلوبی هجرت گزیده‌اند.

دانشمندان هم بر همان نگهداری عقاید و هدایت مردم بدانها، توقف  
کرده، نه مرابطه‌ی میانشان هست و نه مراسلتی. دانشمند ترک، از حال  
دانشمند حجازی، ناآگاه است، گذشته از دوری مسافتی که میان ایشان هست. و  
دانشمند هندی، از امور دانشمند افغانی غافل مانده؛ سهل است، دانشمندان  
اهل هر یک از نواحی هم به همین گونه هیچ ارتباط و پیوستگی که آنان را گرد  
هم آورد، ندارند؛ مگر دعوت‌هایی خصوصی در میان عامه افراد، نظیر  
فراخوانی‌های دوستانه یا خویشاوندی که بعضی از بعض دیگر به عمل می‌آورند.  
اینان در ظاهر هیأت اجتماع دارند، لاکن دارای وحدتی نیستند، بلکه رشته‌های  
آشنایی و قرابت هم در میانشان وجود ندارد.

هر کس متوجه خویشتن است و از این خودبینی تجاوز نمی‌کند، چندان  
که گویی همودر عالم وجود است. همانگونه که این بی‌مهری و این دوری، میان

دانشمندان وجود داشته و دارد، در میان شاهان و سلاطین مسلمانان تیز بوده و هست.

آیا شگفت نیست اینکه عثمانیان در مراکش و این کشور در عثمانی، سفارتی ندارند؟

و غریب نمی‌نماید اینکه دولت عثمانی... با آنها سیاست و مواجبات و ارسال عهد در مورد غریبان... (؟)، روابط درستی با افغانیان و دیگر طوایف مسلمان در شرق، ندارد؟ پس، آنچه از جمله درباره مسلمانان گویند، این صحت دارد که حتی در میان قومی از آنان با قوم دیگر و یا دیاری با دیار دیگر هیچ حلقه و رابطه‌یی نیست، و این جز خیالی رؤیایی ناشی از احساس به اینکه چند فرقه‌یی که بر دین خویشند، نمادهای عقیدتی مشترک خود را جستجو و دنبال می‌کنند، بیش نیست؛ در حالی که فقط بر حسب تصادف از اوضاع و افکار خویش مطلع می‌شوند. مثلاً هنگام حج سالانه که ملاقاتی میان بعضی از آنان با بعضی دیگر دست می‌دهد. این‌گونه احساس، همانا موجب تأسف و دل‌تنگی است؛ زمانی که مسلمانی از ضایع شدن حق همکیش خود بدست بیگانگی - پیروان دیگری آگاه می‌شود، بسبب ضعف و ناتوانی به معاضدت اوقیام و جنبشی نمی‌کند.

ملت اسلام، همچون جسمی عظیم و نیرومند و تندرست بود، تا اینکه عوارضی چند، که اجزاء به هم پیوسته و سالم آنرا ضعیف کرد، بر آن وارد آمد و بدسوی از هم‌گسیختگی و تلاشی سوقش داد. سرانجام، هنگام آن که هر جزئی از این کل جدا گردد و پیکره این جسم از هم‌تلاشی شود، فرار سید، پدیدایی این از هم‌گسیختگی و ضعف را بایستی در مناسبات ملت اسلامی، هنگام جدا شدن مقام علمی از دستگاه خلافت، دانست. یعنی همان زمان که خلفای عباسی به اسم خلافت قانع شدند، بی‌آنکه شرافت علمی و دانش‌پژوهی در دین و اجتهاد در اصول و فروع آنرا - بدان گونه که خلفای راشد (رض) روا می‌داشتند - جایز شمرند.

پس از آغاز قرن سوم هجری، بسیاری مذاهب و فرقه‌های مخالف هم، بدین سبب، پدید آمدند، چندانکه نظیری برای آن در میان ادیان دیگر نتوان یافت.

آنگاه در وحدت خلافت خللها پیدا شد، تا اینکه به خلافت‌های عباسی در بغداد و فاطمی در مصر و مغرب، و اموی در نواحی اندلس، تجزیه و تقسیم گردید، و بدینسان اختلاف کلمه در امت پدید آمده، اجتماع از هم پاشیده شد. مقام خلافت بدرجه سلطنت تنزل یافت و از هیأت خود در اذهان بیفتاد.

جویندگان سلطنت و قدرت، نیازمندان وسایل نیرومندی و شوکت، فرا آمدند و هیچگاه جانب خلافت را مرعی نداشتند.

با ظهور و چنگیز خان و تیمور لنگه و بازماندگانش، و کشتار و تذلیلی که مسلمانان را کردند، اختلاف موجود بیش از پیش شدت گرفت و رشته‌های پیوستگی دودمانشان بریده شد؛ و تا بدان حد اینان را از خود بیخود نمودند که به کلی پراکنده و پریشان شدند و رشته‌های هم‌پیوستگی میان پادشاهان و دانشمندان هم بتمامی گسیخته گشت. هر کدام در امر خویش تنها ماندند و بسوی آنچه فرایشان آمد، گشاده شدند.

باری، آن جمیع بسوی تفرد، متفرق گردیدند و مردمان به فرقه‌هایی تقسیم شدند که هر فرقه‌یی یا پیرو و هوادار شاهی گردید و یا مذهبی. اثرات آن عقایدی که سائق و فراخوان به وحدت و مانع از به هم خوردن روابط بود، به ضعف و سستی گرایید، این عقاید، در عقول، جزو آن دسته از صورتهای ذهنی بیرون آمدند که محفوظه‌های تخیل محتوی آنهاست و مراکز خاطر محفوظشان می‌دارد تا زمانی که بتوان اطلاعات، از گنجینه ذهن، عرضه شود.

از معالم آن عقاید چیزی جز دریغ و فسوسی که دلها را می‌فشرد به جای نمانده است و این بهنگامی است که مصایبی بر بعضی مسلمانان وارد آمده و خبرش پس از مدت زمانی که واقعه وقوع یافته است، به گوشها می‌رسد. همین هم، اندوه‌گونه‌یی، نظیر آنچه برای از دست رفتن دین در اثر بدعتها، پدید



می‌آید، بیش نیست.

اما چون استوار داشتن پیوند، تنها بوسیله در نظر گرفتن مدارج علمی و موقوف به تشخیص و ظایف است، از این رو اگر نوآوری بدعتی آورده که امکان به هم پیوستن میان طبقات را یافته؛ بدعت خویش و معوآئرا، بیش از آنکه در میان عامه انتشار یابد، فرآپیش هم نموده است. و بر بصیرت جوینان پوشیده نیست که آنچه از این امر نتیجه می‌شود، همان نیروی ملت است و تعالی کلمه و توانایی اش بر دفع آنچه وی را از بلایا مصون می‌دارد.

الا اینکه ما بنایت تأسف می‌خوریم، چرا غایب دانشمندان و خردمندان مسلمان بدین وسیله متوجه نگردیده؛ در حالی که همین نزدیکترین وسیله است. اکنون که گروهی از عبرت‌بینان در این روزگار عنایتی بدان کرده‌اند، امیدواریم پادشاهان مسلمان و دانشمندان غیرتمند و جتهدوست، این گروه را پشتیبانی کرده و در امر آنچه به جمع ایشان رحمت می‌بخشد و جدا مانده‌ها را گرد هم می‌آورد، اهمال نورزند. البته تجربه با بیانی که بر آن مزید نتوان کرد، بدیشان آموخته است که این کاری دشوار نیست اگر که داعیان خود را به نزد کسانی که دور از ایشان مانده‌اند، گیل کرده، دستهای آنان را که متمایل به نزدیکی و آشنایی‌اند، بفشردند، و از حالات بعضی در مورد آنچه فایده‌تی به دین و ملتشان می‌رساند، یا بیم آن می‌رود که زیانی وارد کند، مطلع شوند. با همین عمل شریف، البته ادای وظیفه‌ی کرده‌اند و سعادت‌ی یافته‌اند.

توش و توان پاینده، آرزوها پذیرفته‌باد! و فرجام‌کار، سوی خداست.

**توجه: پرویز ادکایی**

## ترجمه مقاله دوم سید جمال الدین

«خدا و پیامبرش را فرمان برید و مناقشه نکنید، که سبب شود ضعیف و ناتوان شوید و دل بترس دهید» (الانفال: ۴۶)

قلمرو اسلام، از نقطه‌ی در غرب دور تا تنگانی - در حدود چین - به عرضی در فاصله میان «قازان» از جهت شمال، و «سراندیب» زیر خط استوا، مشتمل بر نواحی بهم پیوسته و ولایات همجوار، گسترش یافته است، که مسلمانان در آنها جایگزین‌اند. در این قلمرو، آنان دارای قدرتی بوده‌اند که شاهان بزرگی که گوی زمین را با شوکت خود به گردش در آورده‌اند، موفق به ربودن چوگان سلطنت از ایشان نشدند. بجز موارد نادری، که اگر سپاهی از ایشان گریخته، در قششان سرنگون نگردیده و قولی بر قائلش برنگشته است. از ارتفاعات و قلاعشان فراروی هم و گیاهزارها و درختانهایشان واقع در جلگه‌هاست.

سرزمینهای جلگه‌ی وسیع و پستی و بلندیها و راغها و نشیب دامنه‌های کوهستانیشان، فلاتی که همه‌گونه گیاه در آن می‌روید و انواع درختان شمر و بارده، بدست مسلمانان در آن پرورش یافته شهرهایشان که به نیکوترین وضعی بر استوارترین پایه‌های عمران و آبادی، بنیاد شده بود، از جهت صنایع و بدایع ساکنان آنها، مورد مباحثات مدینه‌های علم واقع شده و به لحاظ خورشید های فصل و دانش و ستارگان راهبر به هنر و فرهنگ، یعنی مردانی که حائز

عالیترین مقامات علم و ادب گشته‌اند، افتخار نموده است. از جمله حکمای ایشان در شرق دور، ابن سینا و فارابی و رازی و امثال ایشان و در غرب، ابن ماجه و ابن رشد و ابن طفیل و نظایرشان می‌باشند. همچنین در فواصل میان این اقطار، شهرهایی که پر از دانشمندی در حکمت و طب و هیأت و هندسه و دیگر علوم عقلی بوده، علاوه از علوم شرعی‌یی که عموماً در میان همه طبقات ملت اسلامی وجود داشته است.

خلیفه عباسی‌شان وقتی سخنی بر زبان می‌راند، «مفقوره» چین در برابرش سر تمظیم فرود می‌آورد و پشت بزرگترین پادشاهان «اروپا» از آن به لرزه می‌افتاد.

هم ایشان در قرون وسطی، پادشاهانی همچون محمود غزنوی و ملکشاه سلجوقی و صلاح‌الدین ایوبی و نیز نظایر «تیمور گورکانی» در شرق و سلطان «محمد فاتح» و سلطان سلیم و سلطان سلیمان عثمانی در غرب، داشته‌اند. یعنی همان مردانی که بر روزگاران حکم راندند و زمانه، نامشان را به طومار در نور دیده و آثارشان را محو نکرده است.

نیروی دریایی مسلمانان، همواره در دریای سفید و سرخ و اقیانوس هند بی‌رقیبه دارای سیادت بحری بوده و در این دریاها تا از منته‌الآخره‌یی - که چندان دور نیست - نامی بلند و پرآوازه داشته است.

همانطور که مخالفانشان، سلطانی را که بر آنان غلبه یافته، مورد تحقیر قرار می‌داده‌اند، ملکات و فضایل مسلمانان را تقدیس کرده‌اند.

امروزه مسلمانان، همان نواحی‌ای را که از پدران خویش به ارث برده‌اند، فرا گرفته‌اند و شماره ایشان از دو بیست میلیون کمتر نیست. هنوز هم افرادشان در هر ناحیتی، با سیراب شدن از سرچشمه عقاید دینی خویش، بسی دلیرانه به استقبال مرگ و مقابله با معارضات می‌شتابند.

هم ایشان، مردمانی‌اند که زندگی را سخت خوار داشته و نسبت به مخالفت آن کمترین توجه را مرعی می‌دارند.

ضمن آیات محکمہ‌یی که در قرآن آمده، از نگرندگان خواسته می‌شود که نسبت به عقاید خویش استدلال نمایند. پذیرش با شک و گمان و دستاویز شدن به اوهام، عیب‌شمرده می‌شود. بسوی فضایل و صفات پسندیده قراخوانده شده‌اند و در افکارشان ریشه‌های حق، ودیعت نهاده‌شده و تخم دانش در جانهاشان کاشته آمده است.

پس، هم اینان در اصول دین خود، از لحاظ عقلی روشن‌بین‌ترین و از جهت فکری، آگاهترین مردمان و مستعدترین آنان در نیل به کمالات انسانی و در مورد اخلاق، بایثبات و پایدارند. آنچه را که مختص و مرتبط به شرف است، خاص و مصلحت خویش می‌دانند و در آنچه به زبان کتاب راستین خویش، از لحاظ نمایاندن و برتر داشتن امر خود بر امور عالم، متعهد شده‌اند، اجماع دارند و لواینکه ناخوشایند مبطلان بوده باشد.

سلطه هیچ بیگانه‌یی را بر خود به رسمیت نمی‌شناسند و به فکر یکیشان هم نرسیده است که در مقابل صاحب قدرتی - از غیر خودشان - سرتعظیم فرود آورد. و چنانچه چنین وضعی پیش آید، چون برادران را رشته‌های عقاید به هم پیوسته و متصل داشته است و همه افراد حکم و احکام دارند، از این رو هر فرد، افتادن گروهی از ابنای ملتش را به زیر سلطه بیگانگان، در واقع سقوطی برای خود محسوب می‌دارد. این احساسی است که وجدانش شعر بدان گردیده و هم از این بابت، آرامش خاطر نمی‌یابد و در مورد آنچه سانح شده است، به تعمق و غوررسی می‌پردازد.

ریشه‌های آن دانش و فرهنگی که دینشان رهنمون بدان گردیده در جان و دلشان است. و هم از آغاز دولت خویش که به عالیترین بهره‌مندیها از آن نایل آمدند، خود را شایسته‌ترین مردمان نسبت به دانش و محققترین آنان در فضل دانسته، با این چنین شانی که از اول داشته و اکنون نیز بر همین صفت توانند بود، نه تنها در سیرت خویش متوقف گردیدند، بلکه از غیر خود در آن دانش و فرهنگ و صنعت و هنرها، پس از آنکه مدتها استادان این فنون در جهان

بودند عقب افتادند. نواحی کشورهای اسلامی روی به کاهش نهاد و دامنه‌های آنها تکه تکه شد، در حالی که دینشان مطرح می‌کنند که تن به سلطه مخالفان خویش ندهند و ایشان را اختصاصاً، حکمی لازم الاجرا معمول داشته که بیگمان در جهت ابرام و پافشاری نسبت به دین و استقلال خویش است.

آیا وعده خداوند را فراموش کرده‌اند که: زمین را همان بندگان شایسته کاری که در آن مستقرند، ارث می‌برند؟<sup>۱</sup> و آیا از تکلیفی که خداوند در مورد نمایاندن و برتر داشتن امرشان بر دیگر امور به ایشان کرده است ولو اینکه خوشایند مجرمان هم نباشد<sup>۲</sup>، غافل شده‌اند؟ آیا خداوند اشتباه‌آز ایشان بخاطر اعتلای نامشان چنانها و اموالشان را در مقابل بهشتی که آنان راست، خریده است؟<sup>۳</sup>

بدین جهت است که عقاید اسلامی، مالک دلهای مسلمانان و حاکم بر اراده ایشان و در مورد عقاید دینی و فضایل شرعی، نسبت به عام و خاصشان یکسان نگر است.

آری، مهمترین عللی که از لحاظ قصور در مورد رشد علوم و ضعف نیروها، بنظر می‌رسد، تضادی است که در میان سلطنت‌طلبان وجود دارد و این مبین آنست که مسلمانان بغیر از دین خود تابعیت و ملیتی دیگر ندارند. فلذا اینان چند سلطنتی‌اند، همانند تعدد ریسان در یک قبیله و پادشاهانی چند در میان ملتی واحد، با متفاوت بودن هدفها و اختلاف اغراض. از هم این‌رو افکار همگان در پشتیبانی هر یک از مدعیان علیه مخالفش، مشغول گردیده و میل عامه در جهت فراهم کردن وسایل چیرگی و تقهر گروهی بر گروه دیگر است. در نتیجه، این کشمکشها که بیشتر شبیه منازعات داخلی است، منجر به فراموش شدن آن دسته از علوم و صنایعی گردیده، که بدانها دست یافته‌اند، علاوه بر قصور در طلب آنچه بدان نایل نشده‌اند. و نیز بدین انجامید که آن

۱. الانبیاء : ۶۰۵ دیده شود  
۲. النساء : ۹ دیده شود  
۳. التوبه : ۱۱۱ دیده شود

کشفها بدون پیشرفت و رسیدن به فراز مندیهای آنها، باقی بماند.

این فقر و نیاز مندی که پدید آمده، ناشی از همین وضعی است که می بینی و در پی آن، ضعف نیروها و خلل در نظام و ستیزه جویی امرا با مسلمانان، اختلاف کلمه و پاشیدگی اجتماع است.

نتیجه، ایشان خود را رها کرده و از استیلای مخاصمت آمیز بیگانگان برخوردار می نمایند.

این امر مربوط به امرای مسلمانان است که با همه خسارات و مشکلاتی که منفرد بودن در میدانهای جنگ در بردارد، با اینحال کسی جز ایشان بیگانگان را در صحنه نبرد، مجازات نمی کند.

لکن، با گذشت زمان، فساد در روح این امیران جایگیر شده و حرص و طمع باطل در سرشتشان متمکن گشته است. و لذا در اثر هوی و هوسها دگرگون شده اند و از آرمانهای شریف و اصیل تهی گردیده، به القاب امارت و اسامی سلطنت و بدانچه این اسامی بدنبال می آرد، چونان بخود بالیدنیهای بیجا و خودنماییها و ظریفانه زیست کردنها - برای مدت زمانی - غشود شده اند. التجاء به بیگانگی را - عوض مسلمانان - که در دین و ملیت مخالف ایشان است، برگزیده اند و علیه ملتشان بخاطر ابقای خود و برای همین کالبد پوسنده و میش گلزنده، بدو پناه آورده، از او یاری می جویند.

این همان چیزی است که مسلمانان اندلس را نابود کرد و از کان سلطنت تیموری را در هندوستان ویران ساخت و آثارش را محو نمود و بر اطلال آن انگلیسها در آن دیار، سلطنت خود را استوار نمودند.

بدینسان، امپال نایخردان، کشورهای اسلامی را ملجه قرار داده و به درکات ضعف و سستی، سوق و سقوط داده است. زشت آنچه کردند « و نکوهید آنچه عمل می نمودند »

اینان که بخاطر لذتهای پست خویش، حقیر اند و به سبب شهواتشان، یکجانشین و گوشه گیر، همان کسانی اند که جمع ملت را پراکنده کردند و

امورش را ضایع، و سیر علوم را در آن میان متوقف ساختند. در مورد کارهای سودمند صنعت و یازرگانی و کشاورزی، با آنهمه کوششی که در پی ریزی آنها شده، موجبات فخرت را فراهم آوردند.

خداوند حرص به دنیا را بکشد و فرومایگی را ناپود گرداناد، که از این دو زیان آورتر و شرانگیزتر نیست.

کلام خدا را پشت سر انداختند و فرضی از فرایض وی را منکر شدند نتیجه و در حالی که دشمن بر دروازه های ایشان رسیده بود، اختلاف پدید آوردند. حال آنکه، بر ایشان واجب بود که به اتفاق کلمه متحد شده، به دفاع در مقابل هجوم بیگانگان برخیزند. آنگاه، پس از آن، روا بود که به امور خود معاودت کنند.

این آزمندی و طمع ورزی مبالغه آمیز و این رقابت در اندوختن ثروت چیست؟

مال اندویشان، در زندگی رنجی خون آلود و شقاوتی است که پس از مرگ رخ می نماید و بدنامی بی است که روزگار آنرا محو نمی سازد. سوگند... که اگر مسلمانان، ضمن رعایت علمای عامل خویش، از مال و جانشان در راه عقایدی که دارند، می گذشتند، تفاهم و شناسایی و همکاری میان ارواح و افرادشان حاصل آمده بود. اما افسوس! آن مفسداتی که نیکبختی را چمبلی در لقب «امیر» یا «شاه» امیر و شاه شدن بر قریه بی، می دانند، که نه امری در آنجا می رانند و نه نهی دارند، در کار مسلمانان مداخله و اختلال ورزیدند. اینان، همان کسانی اند که روی مسلمانان را از آنچه خداوند ولایتشان داده بود، برگردانیدند و بر پادشاهان و خلفای خویش خروج کردند چندان که یکدیگر را از هم شناختند و آن تمایلات همساز و همکاری در مورد تقویت ولایت اسلامی مختلف گردیده، دودستگی پدید آمد.

از محکمترین پایه های دیانت محمدی و معتقد بودن بدان، که از

نظر مسلمانان جزو نخستین عقاید بشمار می آید و در مورد آن نیاز به استادی که بیاموزد و کتابی که اثبات کند و یا رسالاتی که در این باره منتشر شود، ندارند؛ اینست که پارسایان مسلمان، علاوه از بزرگانشان، آه و ناله شان بلند می شود و خدا را، اشک در چشمانشان، همراه بانگ و زاری، روان می گردد، چرا که اینهمه اختلاف آراء هر امیال فرارس بر ملتشان گشته است. و چنانچه امرای گمراه و آزمند قدرت در میان ایشان وجود نداشت، مسلمان شرقی با غربی و جنوبی با شمالی گرد هم می آمدند و همگی آنان ندای واحدی را اجابت می کردند:

مسلمانان در مورد حفظ حقوق خویش، جز به آگاه کردن افکارشان برای شناخت آنچه دفاع و اتفاق عقیده شان بوجود آن بستگی دارد و اقدام بدان به وقت ضرورت، و جز به پیوند دادن دلهای رسیده و هراسناک بخاطر احساس و احتمال خطرهایی که ناگهانی برامت حدوث می یابد، به هیچ چیز دیگر نیازی ندارند.

مگر ملت روسیه را ندیده اید؟ در این سه سال، آیا چیزی بر آنچه داشته، افزوده است؟ این ملتی است که از دیگر ملت های اروپا در فنون و صنایع عقب افتاده و در سالکش منابع ثروت نیست و اگر هم بود، در جایی نیست که مورد استفاده کارهای صنعتی قرار گیرد. پس، در اثر همان نیاز-مندها و احتیاجات، افکار افرادش نسبت بدانچه از ملتشان و اتفاق آنان در جنبشها و پیوند دادن دلهای رسیده، بوجود آن بستگی دارد، بیدار شد و به صورت دولتی درآمد که سلطوت آن تا قتل اروپا امتداد یافت.

روسیه، کارخانه های سازنده سلاحهای جنگی نداشته، اما این امر، مانع از فراهم کردن آنها نگردیده است. همچنین فنون نظامی هم تا بدان حد که همسایگانش واجد آن هستند، پیشرفت نکرده بود، لکن باز از پای ننشسته، افرانی از ملت های دیگر برای آموزش سپاهیان خود فرا خواندند؛ تا اینکه ارتش آن کشور، دارای آنچنان نیروی ضربتی و تهاجمی هراس-



انگیز گردید، که دولتهای اروپا از آن بیمناکهاند.

چه چیز ما را از همانندی و همسانی با دیگران باز داشته است؟ هر چه هست برای ما آسانترین و فراهتمترین چیزهاست. ما مردمی هستیم که بخاطر حفظ شرف ملت و بنسب متأثر شدن از آنچه آنها فرو می‌گیرد، و برای همکاری در نگهداری وحدت جامعه، میل شدیدی بدان داریم. ما نسبت به تمام آنچه در این وحدت ایجاد رخته می‌کند، اندیشه‌های سرکش و همسانی تحریک‌آمیزی داریم. و هست و غیرتمان از جنبش بازمانده است، مگر آن همایشانی که برای خوب خوردن و نرم خوابیدن و دراز کردن عمارت و بالیدن به‌خندم و حشم، حرص می‌ورزند و در حرص خود، ملاحظه فرادیشان را نمی‌کنند و تنها در فکر حفظ لقب ساختگی و آیینی خود پیرو هستند که تشریفات آن، ایشان را غشود می‌سازد. و همین که سرها تا کمر برای تعظیم و ادای احترام خم گردید، اوراق رسمی به‌نامهای بی‌مسمای این فرود پایگان صادر می‌شود که از جهت نمایش مسخره این رسوم پوچ ... اظهار غرور سندی فرموده‌اند! اینان هر آنچه را که دشمنان در خانه‌های ایشان بتصرف می‌گیرند، می‌پذیرند؛ در حالی که هیچ فردی از افراد مردم، بی‌مرگ خود، بدان تن در نمی‌دهد.

آنان به‌گردن مسلمانان، غل و زنجیرها افکنده، احساس می‌کنند که این شیرها را شکار کرده‌اند، اما آنان را طعمه منازعات و کشمکشها می‌سازند.

«لا حول ولا قوة الا بالله»

ای بازماندگان مردان! ای فرزندان قهرمانان! و ای بزرگزادگان! آیا روزگارتان سر آمده؟ آیا هنگام فراپیش هم شدن سپری گردیده؟ اکنون آیا زمان نویسی است؟ نه! نه! معاذ الله اگر امید و آرزوی این روزگار از شما بریده شود! چرا که از «ادرنه» تا «پیشاور» دولتهای اسلامی با سرزمینهای به‌هم پیوسته و با اتحاد عقیده، که قرآن به‌گرد هم می‌آردشان، کم‌از پنجاه میلیون نیستند و همین شمار، در میان گروه مردمان، به شجاعت

و دلاوری متمایزاند.

اینان را آیا هنگام همپوستگی برای جنبش و اقدام فرا نرسیده؟  
بدانسان که دیگر ملتها با هم متفق شدند و لو به اتفاق.

پس همین موضوع، ایشان را چیز تازه‌یی نیست. چرا که اتفاق از  
اصول دینشان است. آیا مشاعرشان تخدیر شده که نیاز بعضی از بعض دیگر  
را حس نمی‌کنند؟ آیا در مورد یکایک هم اینان نیست، اینکه: ناظر بر  
برادر خود باشند؟ و هم بدین که خداوند در کلام خود فرموده: «مؤمنان،  
برادران یکدیگرند.»

پس قیام به وحدت نمایند تا سد راه این سیلهای تند و شتابان گردند.  
ایشان را از تمام جهات واجب است که بدانند درخواست من بدین گفته این  
نیست که آنچه ترا مقرر است، نظیر همان چیزی است که از سوی بستگان  
مردگان به جهت آنان مقرر می‌دارند و دعوت هم به جنبشی بعمل نمی‌آید که از  
آن آتش خیزد و غائله دفع نگردد.

بر دانشمندان واجب بوده و هست به سبب حق وراثتی که بر زبان  
شارع بدان تشریف یافته‌اند و برای جنبش در جهت تجدید و احیای رابطه دینی،  
قیام نموده و اختلافی را که در مملکت رخ داده با پایدار کردن اتفاقی که  
دین بسوی آن فراخوان است، از میان بردارند. و مقر و پیمانگاه این اتفاق  
را در مساجد و مدارس خود قرار دهند، تا اینکه هر مسجد و مدرسه‌یی،  
پایگاه نزول روح و وحدت بوده، هر یک از اینها چونان حلقه‌یی در زنجیره  
یگانه‌یی گردیده باشد. قاهرگاه که یکی از جوانب این زنجیره به جنبش درآمد،  
طرف دیگر از آن متغزل و مضطرب گردیده، میان دانشمندان و خطیبان و  
پیشوایان و واضعان دو تمام اطراف زمین، ارتباط حاصل شود. و برای خود  
سراگزی در نواحی مختلف مقرر دارند، تا در امور وحدت خویش به  
یکدیگر رجوع توانند کرد. و دست جماعت را بگیرند و بدانجا که قرآن و  
کلام و حدیث صحیح رهنمونشان کرده، روی آرند و پیرامون یکدیگر